

# شید هدی صابر یادنامه یازدهمین سالگرد

با آثاری از: سارا شریعتی، سید حمید موسویان، حسین موسوی، باوند صادقی،  
کمال رضوی، رضا نامداری.

به همراه یادداشت «ایران "ما" و ادبیات "رسمی اش"» از هدی صابر



” بِلَامِ جَانِ جِهَانِ ؛ مَعَالِ وَنَافِلِ كَلَامِ ”

یادنامہ یازدہمین سالگرد شہادت ہدی صابر

خرداد ۱۴۰۱



## فهرست نوشته‌ها

- ایران «ما» و ادبیات «رسمی‌اش» ..... ۱
- هدی صابر، روشنفکر جمع‌ساز ..... ۵
- دو چهره روشنفکر و مبارز ..... ۶
- ظهور تیپ جدید اجتماعی: فعالان مدنی با هدف آموزش و تشکل جامعه ..... ۸
- زندگی‌های تو در توی هدی صابر ..... ۹
- گفتگوی دوطرفه با خدا ..... ۱۳
- شیوه‌های مواجهه با قرآن ..... ۱۴
- شرایط شکل‌گیری مباحث «باب‌بگشا» ..... ۱۶
- اساس بحران از منظر صابر ..... ۱۷
- شیوه صابر مواجهه با بحران ..... ۱۹
- «باب بگشا»: مدل گفتگوی دوسویه ..... ۲۱
- احیای نظام کارشناسی ملی و موانع پیش روی آن ..... ۲۲
- تعادل در دنیای متلاطم ..... ۳۷
- از جامعه جنبشی به جامعه متشکل ..... ۴۵
- تحلیل حرکت ۱۵ خرداد: خلاء استراتژی، فقدان چشم‌انداز ..... ۴۷
- شورش‌های ابتدای دهه ۱۳۷۰: بغض ناشی از فشار اقتصادی ..... ۵۱
- جامعه جنبشی یا جامعه متشکل ..... ۵۴
- راهبرد صلح‌طلبی؛ پرهیز از مبارزه مبتنی بر نفرت ..... ۵۸





## ایران «ما» و ادبیات «رسمی‌انتر»

هدی صابر

این یادداشت از زنده‌یاد هدی صابر در روزنامه اعتماد ملی (۲ اردیبهشت ۱۳۸۸) منتشر شده است و علی‌رغم آنکه واکنشی به لحن و بیان یکی از مربیان فوتبال ملی در آن برهه بوده، حاوی عتاب تأمل‌برانگیزی برای تنزل ادبیات رسمی است و امروزه که ۱۳ سال از این یادداشت می‌گذرد، با مسری و بی‌مهار شدن ادبیات لمپنیسم، بازخوانی این عتاب خالی از فایده نیست.



در میان دهه ۴۰ که در حیات ایران «ما» به رغم حاکمیت «آنها» و سرکوب و سانسور سازمان‌یافته و انواع «پیش‌گیری‌ها» و نیز لمپنیسم هدایت شده در این گوشه و آن سوها، هم حیات بود، هم چشم‌انداز و دریچه‌های رو به افق، هم تولید مایه‌دار اندیشه، هم پرده‌پرده و لوحه لوحه محصول از فیلم و فیلمنامه و پی‌اس و صحنه و کلام آهنگین و رمان دلنشین و آوا و نوا و ترانه‌های اعتراض و هم حجب و حیای عمومی



و هم گویش‌ها و نگاه‌های وزین و متین و «مهار» دار و هم آموزگارهای پر حکمت و پر بار، من نوپا یک بار در اول دبستان و یک بار در سوم دبستان از پدرم دو عتاب ویژه و شوک گونه شنیدم؛ اول بار در زمستان ۴۴ او با مشاهده یک پرچم ایران به عنوان رواندا از بساط لبو فروش، چنان برآشفته به خانه وارد شد که ما در سکوت محض ناظر تخلیه بغض و تعصبش بودیم. او از آنکه پرچم ملی «بوسیدنی» چنین بی‌مقدار به روکشی بر یک بساط خیابانی، تنزل یافته بود، رگبار خشم و غضب گشود. دوم بار زمانی که مجله توفیق را در خانه برگ می‌زدیم به کاریکاتوری رسیدیم: «کاکا توفیق با انگشت شست و عبارتی بر لبانش.» مقصود تصویر و نوشته را که از او پرسیدیم، سخت برآشفته و ورود توفیق به خانه را زان پس ممنوع کرد. توضیح تصویر و عبارت در اندازه‌های «عمومی» فرهنگ اجتماعی آن روز - و نه در سطوح و اندازه‌های خاص - میسر نبود. توفیق ضمن «بند کردن» های سیاسی به هویدا (هویدا نخست وزیر موقت) و حابی (امامعلی حبیبی کشتی گیر دهه ۳۰) در مواردی لمپنیسم خاص خود را نیز پخش و پلا می‌کرد. همچنانکه در مواردی در برنامه رادیویی صبح جمعه با شما، از تکه‌اندازی‌ها و نمک‌ریزی‌های شاباجی خانم، لمپنیسم نشأت می‌کرد. اکنون مضاف از ۴ دهه از آن هنگام و ۳ دهه از پایان حیات «آنها» گذر کرده‌ایم و به «تولید انبوه» و سراسری لمپنیسم نو، بی‌مهار و هر روزه تکرار راه برده‌ایم. در این «سال سی»، دهه به دهه بر حجم و گستره پراکنش ادبیات «چاروا دار» افزون و افزون شده است. و این ادبیات ویژه بس فراتر از برخی تکه تصویرها و تکه مضامین توفیق و تکه‌اندازی‌های شاباجی خانمی و برخی فیلم‌های نازل گیشه‌ای، شمارگان انتشار یافته است. پس از عبور از سال‌های آرمانی دهه ۵۰ با ویژه ادبیاتش، مضمون پردازی‌هایش، رشد بخشی‌هایش و انسان‌سازی‌هایش و نیز حال و هوای صدر انقلاب، در دهه اول و در سال‌های آغازین ۶۰، در کنار فرهنگ تیپ‌های موتوری «امر به حجاب» و ناهی از «آستین کوتاه» با ادبیات برخی قلم‌زنان در یکی از دوروزنامه دولتی سراسری از آن جمله گوهرفشانی‌های الف.ع



در «شطحات» و ی.م در رشحات غیر آهنگینش آشنا شدیم. در نشریه‌ای که ضمیمه «فرهنگی» نیز منتشر می‌کرد، ستون‌های ثابتی به درفشانانی از این دست که یکی‌شان در برخورد با مخالفان از طرح گزاره‌های جنسی نیز خودداری نمی‌کرد، ارزانی شده بود. در نیمه دوم همان دهه، با ادبیات برخی صاحبان «رسالت» که بی پروا، مرکب عفونی بر صفحه می‌پاشیدند، خو گرفتیم. در دهه ۷۰ چشم و گوش‌ها به نوانتشاراتی چون «صبح» روشن شد و همزمان به تکه پرانی‌های نازل، چندپهلواز «صبح جمعه با شما» ی نوین با زوررق «ارزش» ها. افزون بر آن‌ها، «کیهان» با ادعای حفاظت از ارزش‌های «علیین» و «ککشانین» بس پریژواک‌تر از دیگر همکاران، امواج لمپنیسم «ایدئولوژیک» را تشعشع می‌بخشید. این امواج در آستان دوم خرداد و به ویژه از فردای آن بی محابتر و بی مهارتر ساطع می‌شد و مزین به تکه‌اندازی‌های جنسی و اخلاقی به همگان از اهالی هنر و ادب گرفته تا فعالان سیاسی و فکری. این «امکان ملی» در پرونده‌سازی‌های پایان‌ناپذیر علیه این و آن که کوتاه مدتی بعد به دستگیری می‌انجامید و همان نوشته‌ها، «ملات» بازجویی‌شان می‌شد، از «اخلاق» یات و «ادب» یات هیچ کم نمی‌گذاشت. در کنار این «آموزش» های دهه هفتادی، تعدادی برنامه‌ساز خاص تلویزیونی نیز «گنج قارون» ها را هم کشف کردند و هم پخش. در پس این مرور در دهه ۸۰ در کنار ارتقای کیهان به مداری بالاتر و خشن‌تر در این «گونه» ادبیات، این پخشانی و پاشانی ادبی در رسمی‌ترین سطوح به اجرا گذاشته شد؛ از نمونه‌هایی چون «قطار پیشرفت ملت ایران نه ترمز دارد، نه دنده عقب» گرفته تا نوع مواجهه رئیس دولت اکتونین و همکارانش با اقتصاددانان معترض، اهالی هنر و ادب، و بلاگ‌نویس‌ها و فعالان سیاسی و ... این «گونه» از ادبیات رسمی در سال‌های اخیر، عرصه «فروپاشیده» ورزش کشور را فتح کرده است. ذهن در این عرصه برای یادآوری این ادبیات، نیاز به فشار و تمرکز و جست‌وجو ندارد و گزاره‌ها به یکباره، یک به یک بیرون می‌ریزند: شاخ و شانه کشیدن رئیس کنونی سازمان ورزش در مقابل رئیس پیشین فدراسیون



فوتبال در حضور انبوه خبرنگاران، افه، لحن و گزاره‌های ادبی سرمربی ایرانی تیم ملی در دوران پس از شکست جام جهانی، بازی بوکس بی مشت و دستکش سرمربی قبلی تیم ملی و سرگل همه، متن «بیانیه» سرمربی کنونی تیم ملی. تیمی که پیراهنش که همان «پرچم ملی» است، از روکش بساط لبوئی نیز بی‌مقدارتر شده است. «کوتوله»، «سیاه کار» و «گنده باقالی» واژگان «پردازش» شده سرمربی بیانیه‌نویس تیم ملی «ما» ست که در این «دور» از تاریخ در دکان هیچ عطاری یافت نمی‌شود. ورزش ایران که در گذشته‌ای نه چندان دور یک «بستر پرورشی» در عرصه عمومی به حساب می‌آمد و به طور عام - مستقل از برخی گوشه‌های آن - نهاد اخلاقی نگهدارنده‌ای قلمداد می‌شد، اکنون از مجرای این ادبیات و نیز الفاظی که از لب‌خوانی برخی بازیکنان ملی و تعدادی مربیان به هنگام نزدیک شدن دوربین تلویزیون به لباسشان برای کودکان دبستانی نیز دشوار نیست، به نازل‌ترین لایه‌های خود ورود کرده است. مضمون‌های درون این «بیانیه» و نقل‌پاشی‌های ناشی از لب‌خوانی‌های این دوره «ارزشی» کجا و چهره و بیان امیرآقا حسینی، غلامحسین نوریان، منصورامیر آصفی، نادر افشار نادری و دکترامیر مسعود برومند در آن دهه‌ها کجا؟ حد فاصل اخلاقی - منشی آن و این هنگام را که متر می‌زند؟ کاکا توفیق و شاباجی خانم آن هنگام نیز همیشه بی‌مه‌ار و تکه‌پرداز نبودند. تکه‌ها چاشنی کار بود. اکنون تکه‌ها در «متن» کار است و لاشه روش و منش در کناره. صبح علی‌الطلوع دیروز، خرد و کلان «بیانیه» سرمربی تیم «ملی» را خواندند، نقل کردند و پخش‌اندند. در شمارگانی بدون امکان مقایسه با شمارگان توفیق. چه کسی و در کجا عتابی بزند و شوکی وارد کند؟ چه کسی پرچم از بساط لبوئی بردارد؟ جز همین یک - دو ستونک امکانی برای نشر باقی گذارده‌اند؟



## هد صابر، روشنفکر جمع‌ساز<sup>۱</sup>

سارا شریعتی



پس از مدت‌ها از هم‌گریزی، هدی صابر، روشنفکر جمع‌ساز ما را دوباره گرد هم آورده است.

اغلب در متن‌هایی دلنویسته‌گونه، از هدی صابر با لحنی نوستالژیک و رومانتیک بحث می‌شود. لحنی نوستالژیک چون به نظر می‌رسد صابر یکی از آخرین چهره‌های پهلوانی و قهرمانی حوزه روشنفکری ماست، یادآور گذشته‌ای

از دست‌رفته که مفاهیمش تعهد جمعی، مسئولیت اجتماعی و رسالت پیامبرانه بود؛ و لحنی رومانتیک، به این دلیل که صابر چگونه مردن خویش را انتخاب کرد: مرگ در اسارت، اعتصاب غذا در اعتراض به شرایط سیاسی و به نشانه همبستگی.

در اینجا اما می‌خواهم با زبانی سرد، از الگوی هدی صابر صحبت کنم و با نگاهی انتقادی این الگو را مورد بحث قرار دهم. مقصودم البته از رویکرد انتقادی، سنجش این الگو، امکانات و محدودیت‌های آن است. به نظرم، ضرورت دارد با اسطوره

۱. متن مکتوب‌شده صحبت در مراسم تولد هدی صابر - ۲۵ اسفند ۱۴۰۰



قهرمان تنها که از هدی صابر ساخته شد، گسست ایجاد کرد و مشی وی را به شکلی ارتباطاتی، در ربط با زمانه و میدان روشنفکری که بدان تعلق داشت، مورد تحلیل قرار داد.

مقصود از الگوی هدی صابر چیست؟ پیش تر در صحبتی به همین مناسبت، به دو تیپ اجتماعی برجسته در تاریخ معاصرمان اشاره کرده بودم. اولی تیپ روشنفکر متعهد (مذهبی یا غیر مذهبی) و دومی تیپ مبارز سیاسی (انقلابی یا خیر) و از هدی صابر در پرده آخر زندگی خود، به عنوان نمونه تیپ سومی نام برده بودم که او نمونه اعلای آن بود.

### دو چهره روشنفکر و مبارز

وقتی از روشنفکر صحبت می کنیم در تعریف عام و تعریف خاص آن است. به معنای عام، روشنفکران از دوره باستان وجود داشتند و همواره در کنار دو حوزه اقتصادی و سیاسی-نظامی (ارتش و بوروکراسی) در یک کشور، گروهی نیز بوده اند که به عنوان مروجان افکار نو شناخته می شدند. متفکران، ادبا، شاعران، فیلسوفان... اما به معنای خاص آن، روشنفکری پدیده ای مربوط به دوره مدرن است و به قول لویی پینو، نویسنده کتاب جامعه شناسی روشنفکران، پیدایش این گروه خیلی به زمانه و زمینه خاص فرانسه مربوط است. در آلمان از چهره "سیاستمدار" و "دانشمند" صحبت می کنند. در ایران دوره مشروطه، "شاعران" نقش روشنفکران را به عهده داشتند، شخصیت هایی چون ایرج میرزا، ملک الشعرا، عارف قزوینی، فرخی یزدی، عشقی، اعتصامی... به نقد وضع موجود و طرح ایده های نو می پرداختند. در روسیه از اصطلاح "انتلیجنسیا" استفاده می شد که یک طبقه اجتماعی و نیروی فکری نزدیک به حکومت بودند و در واقع نخبگان فکری امپراطوری روس که بعد در برابر قدرت هم قرار گرفتند. این اصطلاح



مشخصاً در زمینهٔ روسی استفاده می‌شود. در چین از "مانداران"ها که به دستگاه مدیریتی وابسته بودند. در فرانسه، از "انتلکثوئل‌ها"، روشنفکران نام می‌بردند و سه چهرهٔ ولتر و زولا و سارتر، به عنوان نمونهٔ اعلاّی روشنفکری شناخته می‌شوند. ولتر که از ژان کاله، پروتستانی که به غلط محکوم به قتل فرزندش شد، دفاع کرد و سه سال جنگید تا از او اعاده حیثیت شود. همین نقش را زولا در ماجرای دریفوس ایفا کرد. از این رو ولتر و زولا به عنوان نمادهای روشنفکر متعهد شناخته شدند. و سارتر که الگوی روشنفکر "توتال" یا تام بود.

در ایران، در کتاب "خدمت و خیانت روشنفکران" کتابی از جلال آل احمد است که در سال ۱۳۴۳ خورشیدی نوشت و نخستین بار در سال ۱۳۴۷ خورشیدی منتشر گردید، به مفهوم و مصادیق روشنفکری پرداخته شد. جلال آل احمد ابتدا پیامبران را در سرلوحه لیست روشنفکران قرار می‌دهد و در مراتب بعدی، از کسانی همچون سیاوش، شخصیت اساطیری ایران که خورش بیگناه ریخته شد، زرتشت، مانی، مزدک، بزرگمهر و خاندان برمکی نام می‌برد و بعد در دورهٔ اسلامی هم به شخصیت‌هایی مثل فردوسی، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا، ناصرخسرو، خیام، حسن صباح و مولوی اشاره می‌کند و این لیست را ادامه می‌دهد تا برسد به سید جمال اسدآبادی، قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر. در این لیست، اسامی شخصیت‌های غیرایرانی چون ژان پل سارتر، برتراند راسل، آندره ژید، آنتونیو گرامشی و ریمون آرون هم دیده می‌شوند. این کتاب در زمانهٔ خود، مهم‌ترین رسالهٔ روشنفکری در ایران بود. شریعتی به نوبهٔ خود، با آثاری چون "روشنفکر مسئولیت او در جامعه"، "روشنفکر مسئول کیست؟"، "پیام امید به روشنفکر مسئول"، "تلقی مذهب از دید روشنفکر مقلد و واقع‌بین"، به مفهوم روشنفکری پرداخت و روشنفکران را پیامبران زمانهٔ خود دانست. بعدها در ایران، جریان روشنفکری به روشنفکری مذهبی، دینی و غیردینی تقسیم شد.



چهره دیگر مبارز سیاسی است. در تاریخ معاصر، چهره مبارز در جنبش اعتراض و مقاومت علیه فاشیسم، نازیسم و استالینیسم، در شکل حزبی یا جریان اعتراضی برجسته شد. در ایران می توان این مسیر را از مشروطه و مبارزه برای برقراری قانون و عدالت اجتماعی یا دوران نهضت ملی و مبارزه برای استقلال سیاسی پی گرفت. جریان مبارزات سیاسی نیز به دو جریان سیاسی و انقلابی خواستار سرنگونی رژیم وقت تقسیم شد.

هر دو تیپ روشنفکر و مبارز، در جامعه پسا انقلابی، با پرسش ها و سرخوردگی هایش، بحران خود را داشتند. بحران مبارزه سیاسی چون نتایجش اغلب ناامیدکننده و بسیار پرهزینه بود و بحران روشنفکری، چون فعالیت فرهنگی و روشنفکری، کاری درازمدت بود و منجر به تغییرات زودرس و ملموس نمی شد. در دهه اصلاحات، مفهوم روشنفکری و مفهوم مبارز انقلابی نیز زیر سوال رفت. انقلاب، ایدئولوژی، تعهد جمعی، مسئولیت اجتماعی، دین سیاسی... همه مفاهیمی متهم و مقصر شدند و با شعارهایی چون "روشنفکر مرد، زنده باد کارشناس" رو به رو شدیم.

روشنفکران از عرصه عمومی، عقب نشستند و به سمت موسسات تخصصی تر، با مخاطبانی محدودتر و تحصیل کرده تر رفتند. روشنفکر عرصه عمومی، به تحصیل کردگان باسواد بدل شدند و از مباحث علوم اجتماعی به سمت بحث های معرفت شناختی و الهیاتی و روانشناختی میل پیدا کردند و مبارزان سیاسی نیز به اصلاح طلب و کارشناس بدل شدند.

**ظهور تیپ جدید اجتماعی: فعالان مدنی با هدف آموزش و تشکل جامعه**  
پس از انقلاب تحول جمعیتی و جوان شدن جامعه، دموکراتیزه شدن آموزش عالی، گسترش ارتباطات جهانی و شبکه ای، تحول رسانه ها... در توانمندتر شدن جامعه



به نسبت دهه‌های گذشته نقش بسیاری ایفا کردند. نقد اجتماعی متکثر شد و رهایی‌بخشی دیگر صرفاً در یک راه و یک مشی یا دو الگو تعریف نمی‌شد. گروه‌های اجتماعی، زنان، اقوام، اقلیت‌ها، جوانان و... مطالبات خاص خود را صورت‌بندی کردند. تئوری پیشگام جای خود را به جریان‌های متکثر اجتماعی داد و چرخشی به متن جامعه، به سمت تحول و تغییر از پایین به وجود آمد. ظهور سازمان‌های مردم‌نهاد، جمعیت‌ها و انجمن‌ها و مجالس بسیار که در عرصه اجتماعی فعالیت می‌کردند، نمونه‌ای از خواست تحول اجتماعی، تغییر و تصاحب جامعه از جانب شهروندان بود.

در این زمینه اجتماعی بود که تیپ جدیدی ظهور کرد: «فعال مدنی، صنفی، اجتماعی». این تیپ جدید اجتماعی هدفش تصاحب جامعه در جهت توان‌مند کردن آن بود. مخاطبش متن جامعه بود، مشی‌اش فعالیت مدنی و اجتماعی و میدان و محدوده کارش، انجمن‌ها، مؤسسات و تشکلات صنفی. جامعه یک عرصه جدید بود. به تعبیر دورکیم، انتخاب ملکوت جامعه یا به تعبیر دیگر «کشف امر اجتماعی».

### زندگی‌های تو در توی هدی صابر

هدی صابر در زندگی‌های تو در تویش هر سه نقش را تجربه کرد. هم نقش روشنفکر عرصه عمومی را ایفا کرد، هم نقش مبارز سیاسی و در پرده آخر زندگی خود نماینده یک تیپ جدید اجتماعی شد: فعال اجتماعی/مدنی. از نگاه دولت‌محور، نظریه پیشگام و نخبه‌گرایی روشنفکر و مبارز سیاسی فاصله گرفت و برای آموزش و تشکل، به سراغ مردم رفت.

آیا این یک گروه بود، یک چرخش از جریان روشنفکری و جریان سیاسی به سمت فعالیت اجتماعی؟ آیا به ناگزیر عرصه اجتماع را انتخاب کرد؟ چون



نمی توانست کار سیاسی کند به سراغ کار مدنی رفت؟ تنویریه کردن این تیپ جدید اجتماعی و انتخاب کار در میان مردم، از جانب روشنفکر مبارز، با تنش هایی روبرو بود. تنش هایی که برای ما نیز همچنان پرونده هایی باز هستند: اولین تنش دوگانه سازی و گاه شکاف میان نظر و عمل است.

**-دوگانه و شکاف نظر و عمل** برای جبران شکافی است که امروز در میان جامعه فکری شاهدیم. آن ها که غرق تنوری اند و از امر انضمامی دور و از جامعه بی خبرند و آن ها که چنان غرق حل مسائل اجتماعی اند که از مفهوم پردازی این مسائل جا می مانند: نتیجه اینکه یک بخش نظریه پردازند، بدون میدان، و بخش دیگر فعال اجتماعی اند بدون نظریه. صابر "روشنفکری محض" را نقد می کند، از "اردوی کار" روشنفکری قبل از انقلاب، از "دوی امدادی" آن ها، از "کار و پروژه های مدام" دفاع می کند و میدان اندیشه را به نام مسئولیت اجتماعی مورد نقد قرار می دهد.

در این جا پرسش اینست: روشنفکر تا کجا می بایست درگیر تحقق ایده های خود باشد؟ مگر نه اینکه حرف داریم تا حرف، و حرفی داریم که خود یک عمل سازنده است، یک جهاد اکبر. برای غلبه بر شکاف میان نظر و عمل آیا می بایست مستقیم وارد عمل شد و نقش مدیاتور و واسطه روشنفکر را ندیده گرفت و به سازماندهی مستقیم جامعه پرداخت؟ در این صورت آیا به نوعی پراگماتیسم در نمی غلطیم؟ یا خیر! می بایست همچنان در نقش معلمی ماند، به جای عمل گرایی از پداگوژی و به تعبیر پائولو فریره (Paulo Freire)، از آموزش ستم دیدگان سخن گفت. روشنفکر در نقش معلم، آموزگار. فریره از سوادآموزی مبارز و متعهد بحث می کند، سوادآموزی مبتنی بر گفتگو، مبتنی بر تجربه زیسته ستم دیدگان. به نظر می رسد هدی صابر در تربیت و آموزش فقرا و در سازماندهی مستقیم مردم، از الگوی این آموزگار برزلی پیروی می کند.



- دومین تنش، دوگانه و شکاف روشنفکران و مردم است. صابر می گوید: اگر بضاعتی داریم باید به انتشار آن در میان مردم بیندیشیم، باید وصل شویم به بستر اجتماع، باید روابط با نیروهای اجتماعی را حداکثری کنیم. از نظری، نیروهای سنتی بی متولی رها شده اند و ضرورت دارد از محیط سنتی خود بیرون روند. چرا که معتقد است موتور محرک تحول اجتماعی همین توده ای است که بدون آن ها هیچ کاری نمی شود کرد. وی به تندی به نقد روشنفکران می پردازد و می گوید: "حمل های کف بازار، تاریخ را پیش برده اند نه روشنفکران مغزحلزونی کرده شعارده و آروغ ایدئولوژیک زن! (باب بگشا، نشست سی و دوم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی-۲).

در اینجا پرسش اینست: آیا در واکنش به آنچه "برج عاج روشنفکری" می خوانند، دچار عوام زدگی نمی شویم؟ آیا به دلیل ضرورت کار برای مردم، به ستایش بی مهابای فرهنگی که به نظر صمیمی تر و صادق تر است، در نمی غلطیم و به نوعی پوپولیسم راست در نمی غلطیم؟ آن هم از جانب روشنفکری که از اتفاق، کارش نقد فرهنگ مردم و آموزش و تشکل آنهاست.

- سومین تنش، دوگانه و شکاف امر سیاسی و امر اجتماعی: آیا انتخاب جامعه و فعالیت اجتماعی، به سیاست زدایی نمی انجامد؟ فعالیت مدنی آیا به معنای نوعی سیاست زدایی نیست؟

اگر به تبع مایکل بورووا، رئیس سابق انجمن جامعه شناسی، چهار نوع دانش را جدا کنیم: دانش حرفه ای محصور در آکادمی، دانش کارشناختی معطوف به قدرت. دانش انتقادی در بیان روشنفکری اش، به نظر می رسد صابر از نوع چهارم دفاع می کند که دانشی پوبلیک و مردم مدارانه است.



الگوی هدی صابر، امروز، در زمانه فردگرایی عمومیت یافته، سست شدن بافت اجتماعی، بحران همه باورهای جمع ساز (دین، ایدئولوژی، سیاست، سرنوشت جمعی...)، مرجع و برای روشنفکران ما درس آموز است. آموزش و تشکل جامعه/ امر مردمی، توجه به سرنوشت مشترک ما/ امر سیاسی، تکیه بر کار مدنی و جمعی/ امر اجتماعی، محورهای برجسته این الگو هستند.

با این حال، نقد روشنفکری، همواره پر مخاطره است. بازگشت به مردم، گاه امکان نقد فرهنگ توده‌ای را از ما می‌گیرد. از این رو، نقش صابر در پرده آخر را نباید مستقل و جدا از دو نقش دیگرش تحلیل کرد. الگوی صابر متشکل از هر سه نقش اوست. کار اجتماعی اگر با کار روشنفکری و جهت‌گیری سیاسی در نیامیزد، معلول می‌شود. فهم فعالیت اجتماعی بی‌ربط با جهت‌گیری سیاسی و محتوای روشنفکرانه خود، آن را به نیکوکاری محض و امر خیر سنتی تقلیل خواهد داد و نقد روشنفکری تنها با پیوند با نیروهای اجتماعی و جهت‌گیری مشخص سیاسی است که می‌تواند موثر، نیروساز و تغییردهنده باشد. اگر نخواهیم روشنفکری ما محصور برج عاج شود، و مبارز سیاسی ما محبوس محیط خویش و فعال مدنی ما، محدود به کار نیکوکارانه، می‌بایست میان این سه نقش نه جمع، که ارتباط برقرار کرد.

الگوی هدی صابر، با فرارفتن از این دوگانه‌ها، با پیوند میان دو ساحت نظر و عمل، با دعوت روشنفکران به جامعه و متن مردم و ربط امر سیاسی و اجتماعی، نقد اجتماعی را به یک نیروی موثر برای تغییر بدل می‌کند.



## دفتگو و طرفه با خدا

تاملاتی پیرامون کتاب «باب بگشا»<sup>۱</sup>

سید حمید موسویان<sup>۲</sup>



بسم الله الرحمن الرحيم. حقیقت این است که آشنایی من با مرحوم صابر، از دور بوده و وقتی که متن‌های مرحوم صابر را نگاه می‌کردم یک حسرتی داشتم که چرا نتوانستم با ایشان ملاقاتی داشته باشم. با این حال یک نکته جالبی مرحوم صابر در بحث‌های باب بگشا مطرح کرده که برای من خیلی تأمل بر انگیز بود. او معتقد است یک زمانی نسل‌هایی بودند که انگشت اشاره‌شان را وقتی بلند می‌کردند

به یک جایی می‌توانستند اشاره کنند و به چیزی افتخار کنند؛ یعنی می‌توانستند کسی را به عنوان الگوی خودشان مطرح کنند و نشان دهند. ما نسلی بودیم که چنین افتخاری را داشتیم که امثال مرحوم هدی صابر، مرحوم آیت الله منتظری،

۱. متن صحبت در مراسم تولد هدی صابر - ۲۵ اسفند ۱۴۰۰

۲. استاد دانشگاه و دین پژوه



مرحوم احمد قابل را دیدیم و این حسرت به دل ما نماند که این انگشت‌های اشاره بی ارجاع بماند. امیدوارم نسل بعد از ما هم وقتی بزرگ می‌شود با جامعه‌ای مواجه شود که بتواند به آن افتخار کند؛ نیروهای کارآمد، نیروهای قوی در جامعه ما چنان رشد کنند که بتوان به آنها افتخار کرد و طبیعتاً خود آنها هم می‌توانند یکی از همان نیروهای افتخارآفرین باشند.

### شیوه‌های مواجهه با قرآن

همانطور که می‌دانید مواجهه با قرآن شکل‌ها و روش‌های مختلفی دارد و از راه‌های متنوعی می‌توانیم با قرآن برخورد داشته باشیم، مطالعه‌اش کنیم و از آن بهره ببریم. یک روش که خیلی مرسوم است و در رویکرد سنتی مطرح می‌شود این است که قرآن را باز می‌کنیم، و با مراجعه به کتاب‌های لغت عربی، تاریخ و امثال اینها یک فهم و تفسیر از آیات قرآن را مطرح می‌کنیم. نکته‌ای که در این سیر اتفاق می‌افتد این است که تفاوت نمی‌کند امروز این کار انجام شده یا دو قرن، پنج قرن یا ده قرن پیش؛ تنها یک مقدار خلاقیت‌هایی که مفسرین در طول تاریخ داشتند می‌تواند تغییری در این فهم‌ها و در نوع نگاه به قرآن ایجاد کند. یک نکته‌ای از لغت پیدا می‌کنند یا نکته‌ای از تاریخ به دست می‌آورند که براساس آن جنبه‌ای از آیات قرآن واضح می‌شود که تا حالا مثلاً کمتر به آن توجه و اشاره شده است.

اما با روش دیگری از فهم قرآن در یکی دو قرن اخیر مواجه شده‌ایم که در آن به جای اینکه بنشینیم از همان اول قرآن را بخوانیم و بخواهیم آن را فهم کنیم، باید ببینیم که خودمان در چه وضعیتی هستیم، با چه مشکلاتی مواجه هستیم، و سوالی که برای ما مطرح است چیست. اگر با بحرانی یا اشکالی، در زندگی و در روند اجتماعی‌مان روبرو هستیم آن را شناسایی کنیم و بعد سراغ متنی مثل قرآن برویم و از آن بخواهیم که به ما پاسخ دهد و بگوید که باید در این وضعیت‌ها چه کرد. این

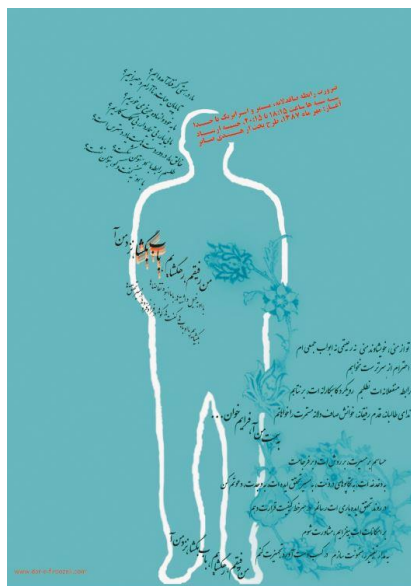


نوع رویکرد به قرآن یک رویکرد متاخر است؛ حداقل از نظر سنت مکتوبی که در این زمینه وجود دارد سنت متاخری است که در میان مسلمانان شکل گرفته است. آن هم به واسطه این که برخی از مسلمانان به این نتیجه رسیدند که عقب افتاده‌ایم. جمعی از مسلمانان به این نتیجه رسیدند که ما آن چیزی که باید باشیم نیستیم؛ ما مدعی هستیم که اسلام بهترین است، و قرآن آخرین پیام خدا است که در اختیار ماست ولی باز از خیلی جوامع دیگر عقب مانده‌تر هستیم و نمی‌توانیم رشد کنیم. این اتفاق باعث شد که نوع دیگری به قرآن نگاه کنیم و به جای اینکه روی قرآن کار علمی کنیم بنشینیم درد دل‌های خودمان را دسته‌بندی کنیم و بعد برویم سراغ قرآن و ببینیم در برابر این درد دل‌ها آیا حرفی در قرآن وجود دارد یا نه؛ خدا با ما هم حرف می‌زند یا این حرف‌ها همه مال ۱۴۰۰ سال پیش است. امروز که من مثلاً در چنین وضعیت اجتماعی، یا خانوادگی قرار گرفته‌ام آیا قرآن برای امروز من هم حرفی دارد یا ندارد؟

این اتفاقی بود که شاید در ایران، نماد شاخص آن را بتوان مرحوم آیت‌الله طالقانی دانست با تفسیر پرتوی از قرآن و آن شعاری که در آنجا مطرح می‌کردند که قرآن را باید به صحنه آورد؛ قرآن نباید در جمع‌های خاص حبس شود. باید آن را وسط جریان اجتماع آورد و از آن برای فهم مسائل خودمان که امروز با آن مواجه هستیم بهره بگیریم. فضای باب‌بگشای مرحوم هدی صابر را وقتی مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم مرحوم صابر یک کار انجام می‌دهد و آن کار این است که اول از همه به جای اینکه سراغ قرآن برود، از همه می‌خواهد که خود را باز کنند. او به ما نشان می‌دهد که چقدر هستیم، کی هستیم و در چه وضعیتی هستیم؛ از نظر شخصی، خانوادگی، نیروهای فعال اجتماعی، حکومتی، کلیت جامعه، اتفاقاتی که در این چهل-پنجاه سال اخیر افتاده و شرایطی که امروز ما در آن قرار گرفته‌ایم.



شروع جلسات باب‌بگشا مهر ۱۳۸۷ است. مهر ۸۷ یعنی حدود هفت-هشت ماه قبل از اتفاقات ۸۸ و حدود سه سال و نیم بعد از یک دوره هشت ساله اصلاحات. یعنی همه‌جوره ما یک تجربیاتی را از سر گذراندیم و یک اتفاقاتی برای ما پیش آمده و ما الان در یک وضعیتی قرار گرفته‌ایم. هدی صابر کار خیلی زیبایی می‌کند که نشان می‌دهد چه‌طور از این خودشناسی و وضعیت‌شناسی استفاده کنیم برای فهم قرآن و رفتن به سمت آن. یکی از تحلیل‌هایی که مطرح می‌کند همین نکته است که در ابتدای سخن به آن اشاره کردم. این نکته که دیگر انگشت‌های اشاره ما در حال بی مرجع شدن است؛ دیگر کسانی مثل مرحوم آیت‌الله منتظری و مرحوم بازرگان را نداریم. در حال تهی شدن هستیم و این چیزی است که باید برای آن فکری کرد. به تعبیر صابر، ما در متن بحران هستیم و برای اینکه این بحران را فهم کنیم باید یک‌بار بنشینیم خودمان را بخوانیم و ببینیم چه اتفاقی برای ما افتاده، به کجا رسیده‌ایم و چه شده که به اینجا رسیده‌ایم. خاک ما حاصلخیز است؛ چه‌طور در تاریخ ما این همه آدم‌ها رشد کرده‌اند پس این بستر همیشه قابلیت رشد داشته است. پس یک مشکلی وجود دارد که الان به این وضعیت دچار شدیم. چیزی که هدی صابر مطرح می‌کند و به نظر من مسئله کلیدی این بحث است، این است که ما در متن بحران هستیم. ولی اصل بحران کجاست؟

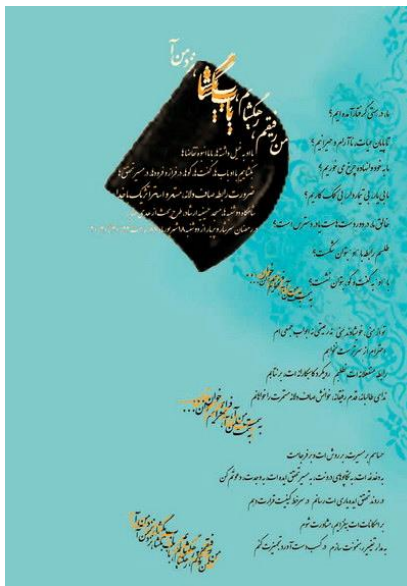




## اساس بحران از منظر صابر

اساس بحران از نظر هدی صابر این است که ما نسبت خودمان را با خدا نتوانستیم تعریف کنیم. چون ما نمی دانیم در چه نسبتی با خدا هستیم، به این وضعیت رسیده ایم؛ چه در عرصه اقتصادی، چه در عرصه اجتماعی، و چه در عرصه حاکمیتی. در هیچکدام این عرصه ها تعریف دقیق و درستی از این رابطه نداریم. امروز به یک روزمرگی افتاده ایم. در عرصه فردی و خانوادگی مان، همه به صورت هسته ای زندگی می کنیم؛ دور خودمان یک حصار کشیده ایم و فقط به فکر خودمان هستیم که من باید به فلان جا برسم، من الان اینجا نمی توانم باشم و باید بروم خارج از کشور، من برای اینکه در عرصه اقتصادی رشد کنم باید فلان کار را بکنم و ... تقریباً همه اینجوری به ماجرا نگاه می کنیم. البته این نگاه وقتی اپیدمی شد

مقداری قابل تحمل می شود ولی روند جامعه به این صورت نمی تواند ادامه پیدا کند. چون وقتی انسجام اجتماعی نبود، دست به دست هم ندادیم و وقتی نتوانستیم یک هدف مشترک داشته باشیم طبیعتاً به نتیجه نخواهیم رسید. هر کسی یک هدف کوچک دم دستی تعریف می کند و به آن هم مثلاً با یک سختی و مرارتی با مقداری بالا و پایین می رسد ولی دیگر امیدی هم به هدف های بزرگ ندارد؛ این همه روند زندگی های ما شده در این دوره ای که زندگی می کنیم.





این سخن ه دی صابر، حرفی است که در یک قرن، یک قرن و نیم اخیر در فضای بحث‌های فلسفی و بحث‌های مطالعات ادیان با آن روبرو هستیم که انسان امروز ربطش را با خدا نمی‌تواند تعریف کند و نمی‌تواند بگوید خدا در زندگی من کجاست. در مطالعات ادیان این پرسش مطرح است که اساساً دین آمده چکار کند. یک متن مقدس قرار است برای ما چکار کند؟ آیا متن مقدس می‌خواهد قانون و مقررات وضع کند؟ خیلی از قانون و مقررات را که خودمان هم می‌توانیم بگذاریم؛ مثل قوانین راهنمایی و رانندگی یا قوانین شهری. در قانون‌ها قرار است مصلحت سنجی‌های عادی اتفاق بیفتد که مردم خودشان خیلی از آن مصالح را می‌توانند پیدا کنند. آیا قرار است دین یا متن مقدس، یک بسته شکل یافته‌ای بدهد و بگوید که اینجوری باید باور داشته باشید یا عمل کنید؟ این هم باز در روند دوران‌ها و تغییر و تحولات جوامع، دچار مشکل می‌شود.

به نظر می‌رسد حرفی که دین می‌خواهد بزند آن است که وقتی می‌خواهید به دنیا نگاه کنید آن را باید به گونه‌ای ببینید و زاویه دیدی داشته باشید که باعث شود کل اتفاقات دنیا برای شما معنی دار گردد. اگر بخواهیم آن زاویه دیدی که دین تعریف می‌کند را به طور کلی و نه فقط در چارچوب اسلام بگوییم، این است که شما برای محوریت این عالم باید به وجود یک امر قدسی معتقد و ملتزم شوید. در فضای اسلام، اسم آن را می‌گذاریم الله و در فضای یهودیت، یهوه و ... ولی اسم مهم نیست؛ مهم این است که این امر قدسی، ربط و نسبت همه چیزهای عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم را مشخص می‌کند و بر اساس آن می‌توانیم بفهمیم که چه اتفاقی دارد دور و بر ما می‌افتد. اینطور است که زندگی و روندی که با آن مواجه هستیم، معنا پیدا می‌کند؛ چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی.

اگر این ماجرا را در بحث معادلات ادیان مورد توجه قرار دهیم این مسئله برای ما واضح می‌شود که بی‌اعتنایی کردن به این محور و عدم وارد کردن این موضوع به



معادلات زندگی مان باعث یک اتفاق جدی در همه مسیر زندگی فرد می شود و آن اتفاق این است که ما به یک پوچی می رسیم؛ زندگی دیگر برایمان معنی ندارد. آن چیزی که هدی صابر می خواهد در باب بگشا بگوید که ما به بحران ربط و نسبت با خدا رسیدیم، معنایش این است؛ یعنی اگر ما نسبت مان را با خدا تعریف نکردیم و اگر نتوانستیم این مسائل را با محوریت خدا در کنار هم قرار دهیم (یا اگر بخواهیم در ادیان نگاه کنیم با محوریت امر قدسی)، یک اتفاقی می افتد و آن اتفاق این است که معنای زندگی مان را از دست می دهیم و به پوچی می رسیم. همان چیزی که در فضای فلسفه غرب، نیچه بیان کرد که ما خدا را کشتیم، خدا از بین رفت. نتیجه از بین رفتن خدا پوچی و نهیلیسم است. نتیجه اش چیزی جز این نیست. برای فهم «خدا از بین رفت» دنبال بحث ادیانی نباید بود. بحث این است که در بین متدینین هم خدا خیلی دور دست شده و دیگر در دسترس نیست؛ یعنی ما با او زندگی نمی کنیم. متدینین هم با خدا خیلی ارتباط راحت و نزدیکی ندارند. این اقتضای شرایط دوره مدرن است که ما در آن قرار گرفتیم.

### شیوه صابر مواجهه با بحران

هدی صابر می گوید ما برای حل این بحران اول باید این جنبه های مختلف را ببینیم. به همین دلیل در گام بعد یکی یکی به ما نشان می دهد در عرصه خانواده وقتی می گوئیم خدا، فلان خصوصیات و ویژگی ها را دارد، در عرصه جامعه و وقتی می گوئیم خدا این ویژگی ها را دارد، در عرصه نیروهای فعال اجتماعی-سیاسی وقتی می گویند خدا این ویژگی ها برای خدا در ذهنشان می آید و همینطور موارد مختلف. یک چیز مشترک در این فرآیند و آن مسئله این است که خدا خیلی دور از دسترس شده است؛ یعنی فقط وقتی در زندگی کم می آوریم خدا می آید وسط معادلات ما یا وقتی دیگر هیچ جوری نمی توانیم ماجراها را بفهمیم پای خدا را وسط می کشیم و با خدا یک ربط و نسبت برقرار می کنیم. یک نمونه خیلی ساده این نکته در ماجرای بیماری ها است. وقتی بیماری صعب العلاج می شود یاد این



می‌افتمیم که الان باید با خدا هم راز و نیاز کنیم. بحث این نیست که پزشک نباید رفت، بحث این است که پزشک رفتن یک امر ولی شفا پیدا کردن امر دیگری است. کسی که به خدا اعتقاد دارد به اینکه به کدام پزشک من مراجعه کنم که شفا پیدا کنم را هم در معادلاتش یک جا برایش باز می‌کند. از کجا معلوم من پیش این پزشک بروم درست تشخیص می‌دهد؟ دارویی که می‌دهد برای بدن من مناسب باشد یا نباشد حتی اگر بهترین پزشکی باشد که همه می‌شناسند؟ ولی فعلا به همین‌ها اعتماد می‌کنم. وقتی که گیر می‌افتم و هیچ جایی ندارم آن وقت به فکر این می‌افتم که اینجا دیگر راهی نیست، آن موقع خدا می‌آید وسط. این در معادلات عادی زندگی کردن‌های ما است. طبیعتا در ماجراهای مختلف ما با این ماجرا مواجهیم.

کار هدی صابر این است که این بحران را می‌شکافد. در ابتدای این روند، بحران را برای ما باز می‌کند که کجاست و بعد از اینکه به عنوان گام مقدماتی، این بحران را می‌شکافد بعد وارد این می‌شود که حالا اگر ما خودمان را شناختیم می‌توانیم برویم سراغ اصل بحران و راهکار برای برون رفت از بحران پیدا کنیم. باز در اینجا کلام خیلی زیبایی دارد که اگر می‌خواهیم درست با یک بحران مواجهه شویم نباید فرافکنی کنیم؛ دنبال مقصر بیرونی نگردیم. بیاییم خودمان را مبنا قرار دهیم برای اینکه چه باید بکنیم؛ چه شد تا به اینجا رسیدیم، و از اینجا به بعد چه باید بکنیم که از بحران خارج شویم. مقصر پیدا کردن ماجرا را حل نمی‌کند و فقط وضعیت مان را به عهده دیگری می‌اندازیم که می‌تواند حاکمیت باشد، یا یک فرد خاصی مثل پدر یا مادر، یا یک شرایط خاصی مثل وضعیت آموزشی که من با آن زندگی کردم.

صابر می‌گوید بیاییم بپذیریم ما در متن بحران هستیم و برای خروج از این بحران هم باید از خودمان شروع کنیم که خودمان را تحلیل کنیم و راهی پیدا کنیم برای خروج. در این فرآیند تا اینجا او خیلی با قرآن کار ندارد و این همان نکته‌ای است که در ابتدا مطرح شد. درواقع او می‌خواهد اول معلوم کند سوال چیست که وقتی سراغ قرآن می‌رویم با سوال برویم. به این مدل اصطلاحا می‌توان گفت استنتاج از



قرآن؛ یعنی قرآن را به سخن درآوردن. به جای اینکه قرآن بخواهد فقط گوینده یک طرفه باشد ما از قرآن سوال کنیم. به عبارت دیگر با قرآن گفت وگو کنیم. آنچه در فرآیند بحث‌های باب‌بگشا اتفاق می‌افتد این است که ما باید این مدل گفت وگو با قرآن را شروع کنیم و از باب اینکه این متن سخن خدا است، گفت وگو با خدا را شروع کنیم و باب این مسئله باز شود. به همین خاطر است که اسم این مجموعه می‌شود «باب‌بگشا». صابر اشاره می‌کند وقتی خدا ما را خوانده و گفته بیایید، لابد حرفی برای گفتن به ما دارد و این تنها برای ۱۴۰۰ سال پیش نیست و برای هر آدمی در هر شرایط و زمانی است. اگر واقعا معتقدیم این خدا با من هم حرف زده و گفته بیا و با من حرف بزن و من باهات حرف دارم باید سراغ این متن برویم؛ ولی با سوال‌های خودمان و شناخت وضعیت خودمان تا وقتی سراغ این متن می‌رویم بتوانیم جواب از آن استخراج کنیم.

### «باب بگشا»: مدل گفتگوی دوسویه

در مجموع ما در اتفاقی که در باب‌بگشا افتاده است یک مدل گفت وگوی دو طرفه با خدا و با متنی که خدا برای ما فرستاده را می‌توانیم ببینیم. نکته مهم در شخصیت هدی صابر این است که او علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی این جنبه را هم داشت و این خیلی جنبه جذابی از زندگی اوست. او در حالی که یک فعال اجتماعی است و برایش اتفاقاتی که در عرصه اجتماعی و سیاسی رخ می‌دهد اهمیت دارد ولی فراموش نمی‌کند که



مشکلات ما در آن عرصه‌ها به فضای فکری و معرفتی ما برمی‌گردد و اگر ما برای آنها فکری نکنیم حرف هر فعالیت اجتماعی درواقع روبنایی خواهد ماند و بعد از مدتی از بین خواهد رفت؛ ما نیاز داریم به این جنبه‌های معرفتی هم بپردازیم.



## احیاءِ نظامِ کارتناسے ملے و موانعِ پیتر و آدا

نگاہی بہ کتاب «پنجاه سال برنامہ ریزی» اثر ہدی صابر

سید حسین موسوی

بہ کمالِ رضوی

انقلابیوں معمولاً قسری نیستند کہ صاحبانِ تجربہ اداری باشند و کسانی ہم کہ مسئول کارها شدند، بسیاری از روندها را طبیعتاً تجربہ نکرده و دانش آن را ہم نداشتند. (از متن کتاب، در گفتگو با مرحوم حسین عظیمی، ص ۲۶۰)

انقلاب در حقیقت با کادر جلو نیامد، کادری کہ آمادگی خدمت داشته باشد. (از متن کتاب، در گفتگو با مرحوم علی اکبر معین فر، ص ۱۵۸)

بحران‌ها چون شعلہ‌های آتش بہ ہر سو زبانہ می‌کشند. کلیتِ ناکارآمد، عموم را بہ ستوہ آورده و بہ غایتِ عصبانی ساختہ است. بحرانِ معیشتی و گران کردنِ زندہ ماندن، تأمینِ حداقل‌ها را دشوار ساختہ و کرامتِ آدمیان را بہ مخاطرہ انداختہ است. ہر کسی چیزی می‌گوید. یکی گلایہ می‌کند، دیگری ناسزا می‌دہد، آن یکی منزوی شدہ، دیگری ناامید است و ... . موقعیت بہ غایت دشواری است بہ نحوی



که هرگونه دعوتی به تأنی، تأمل و درنگ، با خشونت و طرد و تخاصم مواجه می‌شود. حوصله‌ها ته کشیده و چنین به نظر می‌رسد که همت عمومی برای افق‌گشایی آب رفته است. در موقعیتی که گفته می‌شود فردگرایی جامعه ایران را درنور دیده، اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی به پایین‌ترین حد خود رسیده و افق پیش رو اگر نگوییم به پوچی و ویرانی تمام‌عیار گرایش دارد، دست کم مبهم و مه‌آلود است.

ظهور اندیشه‌های بدیع و بدیل، اما در تاریک‌ترین موقعیت‌ها اتفاق افتاده است. به نحوی که گفته می‌شود هر امکانی به رهایی و پیش‌گذاشتن هر طرح و ایده‌ای برای خروج از موقعیت سراسر بحران‌زا، درست در پرتنش‌ترین لحظات رخ می‌دهد و محقق می‌شود. نوعی رابطه تضادمند که هر خطری در بستر خود، میلی به رستگاری جمعی را نیز نهادینه کرده و آستن یک دوره تازه است. چیزی نو که میل بدان تا کنون در محمل تاریخ و خاطره یک جامعه مانده، دوام آورده و به پیش آمده است. میلی که گرایش به سعادت‌مندی عمومی دارد. گرایشی که از پس دشواری‌ها، لحظه شگفت‌پیروزی را انتظار می‌کشد و خود در تکاپوی آن، تقلا می‌کند. به نظر می‌رسد وضعیت عمومی ما شبیه به چنین لحظه‌ای است: پشت دیوار بی‌روزنه، مسلح به امید، نور را مترصد ماندن و محنت را صبوری کردن.

در این یادداشت قصد آن داریم که اثر سترگ شهید هدی صابر، «پنجاه سال برنامه‌ریزی» را مورد بازخوانی قرار دهیم. واقعیت آن است که ظرفیت بخشی به نهادهای دولتی و تقویت نظام حکمرانی در تاریخ معاصر ایران، عمدتاً کمتر مورد نظر و توجه نیروهای سیاسی و فکری بوده است. اگر نگوییم آقا هدی تنها کسی است، اما دست کم یکی از معدود مبارزانی است که برای فهم مصائب و دشواری‌هایی که نظام سیاسی با آن مواجه بوده، فروگذار نکرده است. مسئله‌ای که صرف تقابل سیاسی نیروها با بدنه حاکمیت، توان حل معضلاتش را نخواهد



داشت و ترمیم روندهای ناکارآمد، جز با تلاش طاقت فرسای نیروی کارشناسی با پرنسیپ‌های ملی، در بدنه نظام کارشناسی کشور، میسر نخواهد شد. این درک دورانی را آقا هدی به ما می‌آموزد که در صورتی که دولت ملی مدرن در ایران با توانمندی خاص به خود برای ایفای کارویژه‌های خُرد و کلان ایجاد نشود، رفت‌وآمدهای سیاسی دولت‌ها به خودی خود بار مشکلات را از دوش ملت بر نخواهد داشت؛ رخدادی که هم نهضت مشروطه و هم انقلاب ۵۷ با آن دست به گریبان بوده و هستند.

گردآورنده:

هدی صابر

# پنجاه سال برنامه‌ریزی

مقاله‌ها و گفتارهایی از مرحوم عزت‌الله سحابی،

فیروز توفیق، علی اکبر معین‌فر، خداداد فرمانفرمایان،

هوشنگ شهیدی، فرشاد مؤمنی، کمال اظهاری و ...





این کتاب یکی از مهم‌ترین آثاری است که برای فهم مشکلات دستگاه‌های حاکمیتی در ایران منتشر شده است و جز با خواندن تمام و کمال آن، حق مطلب ادا نخواهد شد، با این حال تلاش خواهیم کرد از خلال مهم‌ترین گفتگوها، پراهمیت‌ترین نکات را برکشیم و پیش رو بگذاریم. گفتگوهایی که با سرآمدهای نظام کارشناسی ایران در صد سال اخیر صورت گرفته و از این حیث، نکات و دغدغه‌های هریک، انبانی از دانش و تجربه را می‌آموزاند.

بر فراز همه گفتگوها، متن «تک دانه‌ها در حسرت نخ» به قلم آقا هدی از انباشتی مؤثر در تاریخ ایران حکایت دارد. شهید صابر نه تنها تاریخ ایران را ناامیدوارانه باز نمی‌خواند، بلکه عمیقاً به نکات امیدبخش و ایجابی این تاریخ ارجاع می‌دهد. او معتقد است ما اولین‌های بسیاری را در ایران خلق کرده‌ایم؛ احزاب (اجتماعیون عامیون)، انجمن‌های صدر مشروطه، شوراها، اصناف (اسلامیه‌ها)، نظام نوین آموزش و پرورش، سینما (سینما توگراف به مدد میرزا ابراهیم خان عکاس باشی)، موسیقی (درویش خان، پسیان و ابوالحسن صبا)، ورزش (باشگاه ورزشی اجتماعیون)، اولین برنامه توسعه و ... حکم این دانه‌های تسبیح را دارند. (صص ۴۶-۵۰) آقا هدی معتقد است که «با گره خوردن نخ وصل به ظرفیت کارشناسی، منابع مادی و امید به حیات ملی می‌توان از کوچه بن‌بست ناامیدان جهان به میدان ترقی و بهروزی نقب زد.» (ص ۶۱)

شهید صابر در گفتگو با کارشناسان بسیاری، بر مسئله برنامه‌ریزی در ایران متمرکز می‌شود. او البته خود در ابتدا موانعی را پیش روی این نظام برنامه‌ریزی ردیابی می‌کند. مواردی از جمله سلطه کارشناس بیگانه بر برنامه‌های توسعه در ضعف یا فقدان نیروهای با پرنسپ ملی و همچنین سرکوب پس از سال ۶۰ و نزاع تاریخی میان نظم‌های سیاسی با تحلیل‌های کارشناسی. مرحوم مهندس سحابی نیز در یکی از گفتگوها موانع سه گانه‌ای را پیش روی نظام برنامه‌ریزی در ایران مطرح



می‌کنند: اول، قدرت سیاسی و سیاسی شدن نظام کارشناسی؛ دوم، بوروکراسی کهن و سنتی کشور (دیوان‌سالاری سنتی) و سوم، روحیه و فرهنگ عمومی جامعه مبتنی بر مصرف‌گرایی. (ص ۶۶)

دکتر فیروز توفیق (رئیس مرکز آمار ایران ۱۳۵۳-۱۳۵۶)، در گفتگوی «پیدایش فکر برنامه‌ریزی در ایران»، به مواردی از قبیل اکنون‌زدگی و روزمره شدن فعالیت‌ها در کشور، ضعف پایه‌های اطلاعاتی مورد نیاز برنامه‌ها، دوگانگی میان تهیه و اجرای برنامه‌ها و تداخل کارکردی میان وظایف سازمان برنامه و دستگاه دولت و متعاقب آن کارشناسی‌های نظام سیاسی، برنامه‌ریزی در زمان (بلندمدت‌تر کردن برنامه‌های توسعه به مدت ۷ سال) و پیش کشیدن بحث آمایش سرزمین و ... اشاره می‌کند. (ص ۸۳)

خداداد فرمانفرمایان (ریاست دفتر اقتصادی سازمان برنامه و بودجه ۱۳۳۷) اذعان می‌کند در برنامه دوم عملاً دستگاه و نهادی که فردی آنجا بنشیند و بتواند کار انجام دهد و برنامه تنظیم شود، وجود نداشت. (ص ۹۰) او همچنین مواردی از جمله نداشتن اطلاعات و آمارهای لازم، عدم اعتماد دستگاه‌ها به مقاطعه کاران، عدم همکاری و هماهنگی میان دستگاه‌های دولتی، مقررات پیچیده، عدم سازگاری و تناسب اختیارات و مسئولیت‌ها، ضعف در تأمین مالی و امنیت قضایی کارشناسان سازمان برنامه، عدم آمادگی جامعه برای پیشبرد طرح‌ها و هژمونی مشاوران خارجی در ایران را از موانع پیش روی برنامه دوم توسعه می‌داند. (صص ۹۰-۹۷) فرمانفرمایان همچنین فقدان تفاهم و عدم وجود فهم مشترک از مقوله برنامه‌ریزی توسعه را به دلیل جدید بودن طرح این موارد در ایران ارزیابی می‌کند.

مهدی صفویان (معاونت سازمان برنامه و بودجه در دهه ۱۳۵۰)، از یک «سانترالیسم خشن» روایت می‌کند. «مشکل اصلی کار در متمرکز بودن امور مملکت در نزد



یک نفر بود.» (ص ۱۱۴) شاید می‌توانست به نحوی میان این سانترالیسم و دموکراتیسم مورد نیاز برای کار کارشناسی ملی نوعی همخوانی پدید آید «به شرطی که آن سانترالیسم را از آن خشونت بیرون می‌آوردند.» (همان) او می‌گوید وقتی به شاه گفته شد که کشور دچار تورم است، شاه پاسخ می‌دهد که همه جا تورم است ایران هم تورم آمده، همه خودشان را با آن تطبیق می‌دهند، تنها برای کارمندان دولت که حقوق ثابت می‌گیرند فکری شود. (ص ۱۱۵) شهید صابر در طی این گفتگو اذعان می‌دارد که «در یک نگاه به روند پنجاه ساله، چه سی سال قبل و چه بیست سال پس از انقلاب، مدیران کلان و ارشد هر دو نظام به کارشناس سازمان برنامه و دستگاه‌های دیگر به عنوان افرادی نگریده‌اند که باید اهداف بلندپروازانه آن‌ها را تبدیل به ما به ازای کمی و عملیاتی کنند و هیچ گاه به هویت مستقل نظام کارشناسی ایران اهمیت نداده‌اند.» (ص ۱۱۹)

به بیان علی اکبر معین‌فر (رئیس سازمان برنامه و بودجه و وزیر نفت در دولت موقت)، ما همواره مشکل سازگار کردن داشته ایم. برقرار قسمی سازگاری میان پروژه‌ها و طرح‌ها و بلندپروازی‌های موجود. به تعبیر معین فر، «ما با یک مجموعه‌ای از توقعات و کارهای بزرگ مواجه شده بودیم که رسیدگی به همه آن‌ها در کوتاه مدت ممکن نبود... برای نان قرض دادن، کارهای کارشناسی را کنار می‌گذاشتند و اختیار را به دستگاه‌های اجرایی واگذار می‌کردند.» (ص ۱۵۵) بحران دیگر که گریبان‌گیر انقلاب ۵۷ می‌شود، این بود که «انقلاب در حقیقت با کادر جلو نیامد، کادری که آمادگی خدمت داشته باشد.» (ص ۱۵۸) تصور عموم از سازمان برنامه به صورت یک سازمان مادرخرج بود که تنها باید پول بدهد.

مرحوم مهندس سحابی (ریاست کمیسیون برنامه و بودجه در مجلس اول بعد انقلاب) در گفتگوی خود از شکاف عمیقی سخن می‌گوید: گسست میان باورها در موضع مبارزه سیاسی و موقعیت شخص در مسئولیت اجرایی کشور یا در مقام



تدوین گر قانون. در اینجاست که فرد باید به آمار و ارقام متکی باشد. مهندس سبحانی می گوید: «این زمینه باعث شد که بعد از ۲۵ سال مبارزهٔ سیاسی، مدتی هم سراغ کارهای کارشناسی بروم تا به اطلاعات واقعی دست یابم.» (ص ۱۶۸) به باور او، سازمان برنامه «نهادی است که به نیازهای ارزشی جامعه بعد انقلاب به طور عقلایی توجه می کند. یعنی با در نظر گرفتن واقعیات نه به صورت شعار.» (همان) هیچ نظامی بدون «مراقبت، محاسبه، حسابرسی و تحلیل هزینه-فایده» موفق به تثبیت و استحکام نخواهد شد. اما در ایران «نه تنها دولت بلکه اپوزیسیون نیز اعتقادی به برنامه ریزی نداشتند.» (ص ۱۷۹)

محمدتقی بانکی (رئیس سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۰-۱۳۶۴) معتقد است عادت فرهنگی ما به نحوی بوده که در زندگی شخصی طبق برنامه و هدف مشخصی عمل نمی کنیم. ما هم هو می کنیم و هم از هو شدن وحشت داریم. «در حالی که جامعه‌ای که منظم است، روال کارش را طی می کند، نه هو می کند و نه از حرف‌های دیگران پریشان می شود بلکه منطق و راهکارها را پیدا می کند.» (ص ۱۹۳) بانکی معتقد است در جامعهٔ ایران هیچگاه تکنوکرات‌ها نتوانسته‌اند حرف‌هایشان را جا بیندازند. (ص ۱۹۸)

علی صادقی تهرانی (معاونت برنامه‌ریزی سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۰) به مسئله زمان و بحران کوتاه‌مدت گرایي توجه می‌دهد. به نظر او، «خیلی طول می‌کشد اگر شما بخواهید حتی ده صاحب نظر را در یک رشته خاص دور هم جمع کنید و به نظر واحد برسانید ... مدت‌ها طول می‌کشد تا آن‌ها ادبیات یکدیگر را بفهمند و ما هیچ وقت چنین فرصتی را در آن مدت کوتاه نداشتیم.» (ص ۲۰۸) صادقی تهرانی در خصوص بی اعتمادی به نظام کارشناسی می‌افزاید: «به صرف اینکه خارج تحصیل کرده بودیم، مورد شک و تردید قرار داشتیم.» (ص ۲۰۹) اما معضل عمیق‌تر به همکناری «فرمان و برنامه» مربوط می‌شود، به این معنی که «برنامه هیچ



وقت عامل محدودکننده‌ای برای تصمیم‌گیری رجال نبوده که معین کند تا پنج سال یا ده سال آینده تصمیم گرفته‌ایم که این اقدامات را انجام دهیم...» (ص ۲۱۳)

شهید صابر در گفتگو با علینقی مشایخی (مشاور سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۰-۱۳۶۳) به تجربه برنامه تعدیل ساختاری و بحران‌هایی که ایجاد کرد، می‌پردازد. در این گفتگو، دو نکته قابل تأمل توسط آقا هدی مطرح می‌شود. از جمله اینکه «... در کادر هدف‌گذاری‌هایی مانند خصوصی‌سازی و واگذاری نه‌تنها شاهد انتقال بار از دوش دولت به یک بخش خصوصی با پرنسیپ و معتقد به توسعه ملی نبودیم بلکه در دوران تعدیل عملاً شاهد تولد طبقه نوکیسه و لپن‌های اقتصادی بودیم که به طور جدی از رانت‌های موجود بهره‌مند و فربه شدند. فربهی لپنیسم اقتصادی کاملاً با فشردن گلولی صنایع ملی و تولیدکنندگانی که سرمایه‌شان را در مکاره‌بازار تجارت به کار نینداخته بودند، همزمان بود.» (ص ۲۳۹) به علاوه و از طرفی، «در کشورهایی که سیاست تعدیل ساختاری به اجرا درآمد، به تعبیه تور امنیت اجتماعی نیز اندیشیده شد، اما در ایران اندیشه در میان نبود و سال‌های اول و دوم اجرای سیاست تعدیل با بروز شورش‌های شهری همزمان شد.» (همان)

مشایخی اشاره می‌کند که نظام اداری ایران ناکارآمد بوده و توان اجرای سیاست‌های حمایتی را نداشته است. همچنین، دامن زدن به تورم، فشار بیشتری بر اقشار کم درآمد وارد آورد و ناآرامی‌ها و شورش‌های اجتماعی را موجب شد. (ص ۲۴۰)

یکی از گفتگوهای متفاوت این کتاب، مصاحبه با مرحوم حسین عظیمی (سرپرست دفتر آموزش نیروی انسانی سازمان برنامه و بودجه ۱۳۶۰-۱۳۶۷) است. مرحوم عظیمی با اشاره به اینکه ایران کشوری بوده که یکی از قدیمی‌ترین سندهای برنامه‌ریزی توسعه را در اختیار داشته، اما این برنامه‌ها عمدتاً ریشه و تبار خارجی داشت. به این معنی که براساس تئوری اقتصاد رشد روستو، «... انقلاب‌ها و به‌هم‌ریختگی‌ها ناشی از فقر ملت‌ها بود و باید راهی پیدا می‌شد که مناطق



استراتژیک مثل ایران از فقر نجات پیدا کنند تا بدین ترتیب در این کشورها انقلاب نشود و این کشورها به دامن کمونیسم نیفتند... [به همین سبب]، منافع آمریکا در برنامه‌ریزی توسعه ایران حاکم شد.» (ص ۲۵۷) در واقع «برنامه از منشأ ملی نمی‌جوید و مانند یک عضو پیوندی بود... مردم تماشاگر و حاشیه‌نشین بودند و این حاشیه‌نشینی خودش مشکلاتی ایجاد کرد و برنامه ریزی ایران به پیکر اجتماعی کشور پیوند نخورد.» (ص ۲۵۹)

از طرفی مرحوم عظیمی معتقد بود که انقلابیون معمولاً صاحب تجربه اداری نیستند و کسانی نیز که پس از انقلاب مسئول کارها شدند، بسیاری روندها را تجربه نکرده و فاقد دانش مکفی در بسیاری حوزه‌ها بودند. (ص ۲۶۰) اما از موانع دیگر، می‌توان به رویه‌های مقطعی و انباشت‌ناشده در «تجربه بریده‌ی» برنامه‌ریزی اشاره کرد. به نحوی که به رغم سابقه پنجاه ساله، شاید در مجموع ایران هشت یا نه سال بیشتر ثبات نداشته است. همچنین، هنوز فهم مشترکی از اینکه «برنامه ریزی توسعه چیست»، به وجود نیامده و تلقی از توسعه در حد «سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی» باقی مانده است. (صص ۲۶۱-۲۶۲) مرحوم عظیمی می‌افزاید: «در سازمان برنامه، «تحقیق» صاحب جایگاه اصلی خود نیست. سازمان درک نکرده که بدون تقویت نظام تحقیقاتی قادر به تهیه و اجرای برنامه نیست.» (ص ۲۷۰)

بایزیدِ مردوخ (۳۰ سال پیشینه حضور در سازمان برنامه و بودجه) معتقد است برنامه‌ریزی در ایران شامل «حداقل اجبار و حداکثر اخبار» است، به همین سبب در چنین برنامه‌ریزی‌ای می‌شود تصور کرد که برنامه به عنوان سند میثاق ملی در نمی‌آید. (ص ۲۷۸) همچنین استقلال سازمان برنامه، تابعی از شکل حکومت بوده و بستگی به جناحی داشته که سازمان برنامه را در اختیار می‌گرفته است. مردوخ معتقد است در طول سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۷۵ بدین دلیل که استقلال لازم



به سازمان برنامه داده نشد، بسیاری از ظرفیت‌های کارشناسی از بین رفت. (ص ۲۸۰)

مرتضی ایمانی راد (عضو هیئت علمی سازمان مدیریت صنعتی) بر این نظر بوده که بخش قابل توجهی از برنامه‌های توسعه «فاقد نظریه منظم» بوده است. به نظر وی، تمام رفتارهای جامعه ... در صورتی که متأثر از یک نظریه منسجم و نظام‌مند نباشد، حرکت جامعه جهت‌دار نشده و به نتیجه نخواهد رسید. (ص ۲۸۴) ایمانی راد مشکل اصلی در نظام برنامه‌ریزی ایران را مشکل سیاسی توصیف می‌کند و بر این نظر است که در نظام برنامه‌ریزی، «مشارکت از طریق نهادینه شدن است که می‌تواند اثر بگذارد ... باید نظام برنامه‌ریزی از یک فرآیند پروژه‌ای به یک فرآیند مستمر تبدیل شود ...» (ص ۲۹۰) در مجموع برنامه باید دو ویژگی داشته باشد: یکی اینکه بر نظریه جامع متکی باشد و بداند که به کجا رهسپار است. دومین ویژگی نیز آن است که برنامه باید «نتیجه بازخورد منطقی» برنامه‌های پیشین باشد. (ص ۲۹۲) در این مسیر «سیر پرورشی نیروها» و کارشناسان بسیار حائز اهمیت است.

علی اکبر شبیری نژاد (ریاست دفتر تلفیق برنامه و بودجه) با اشاره به این نکته که پنجاه سال برنامه در ایران با کمی اغماض، مقارن با صد سال بودجه در ایران است، معتقد است که «در حاکمیت‌های سیاسی غیردموکراتیک که از سوی نیروهای خارجی حمایت می‌شوند یا به اقشار و طبقات ویژه‌ای در داخل متکی هستند ... بودجه خواسته یا ناخواسته به سمت منافع ویژه طبقات ممتاز هدایت می‌شود.» (ص ۳۰۱) به نظر شبیری نژاد بودجه علاوه بر وابستگی به نفت، از معضلات دیگری نظیر تصمیم‌گیری‌های سیاسی، تضاد میان کارگزاران بودجه با توسعه‌طلبی‌های مدیران دولتی، تعهدات نمایندگان مجلس در حوزه‌های انتخابیه خویش و ... رنج می‌برد. (ص ۳۰۵) از طرفی در حوزه منابع، به دلیل اینکه دولت



اهل درآمدسازی نبوده و با فرهنگ هزینه خو گرفته بوده، «مسئولین اصلاً به دنبال خلق و پیدا کردن منابع درآمدی نبوده‌اند. چون نفت همه چیز را جواب می‌داده، ما اصلاً نمی‌توانیم درآمد سازی کنیم و درآمدهایی را که ما درست کردیم، نوعاً به توسل به کارهای غیرعلمی و احساسی بوده است.» (ص ۳۰۸)

«اینکه توسعه در ایران عموماً منبعت از نیازهای ملی ما نبوده و درون‌جوشی و خودانگیختگی نداشته، ناشی از عدم جسارت کارشناسان و ... است یا کمرنگی فرهنگ کار در ایران؟» پرسشی است که در گفتگوی آقا هدی با فرشاد مؤمنی (عضو هیئت علمی گروه اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی) مطرح می‌شود. مؤمنی معتقد است گرایش به تقلید صرف از آورده‌های غربی همواره وجود داشته است. (ص ۳۱۷) از طرفی، سیستم اجرایی به هیچ وجه نظارت غیر خودی را برنمی‌تابیده... «دستگاهی که خود متولی تدوین برنامه است و متولی اجرا هم هست، پس متولی نظارت و ارزیابی هم هست.» (ص ۳۱۹) از طرفی به تعبیر مهمی از شهید صابر، «تلقی دیرینه نظام کارشناسی [این است] که چون دانشگاهی‌ها با اجرا اصطکاک ندارند و الزامات اجرا را لمس نمی‌کنند، ایده‌های‌شان از جنس آرمان است تا از جنس تحقق.» (ص ۳۲۰)

مهرداد اتحاد (مدیر هزینه در بخش بودجه سازمان برنامه و بودجه ۱۳۴۱-۱۳۵۵) با طرح این نکته که نیازهایی اساسی است که از سطوح پایین دستگاه‌های اجرایی بجوشد، می‌گوید: «اما طراحی برنامه‌ها در ایران همیشه توسط هسته‌ای از نخبگان و از بالا انجام شده است.» (ص ۳۲۳) به علاوه تا زمانی سانترالیسم د تصمیم‌گیری‌ها حاکم باشد، نمی‌توان به نظریات کارشناسی یا پیشنهاد از پایین اتکا کرد. علاوه بر توزیع قدرت تصمیم‌گیری، باید در کشور نهادهایی وجود داشته باشد که با اعتماد به نفس و اتکا به صلاحیت‌های خود اظهار نظر کنند. (ص ۳۲۴) مشکل دیگر این است که عموماً «کارشناس محلی نسبت به کارشناس پایتخت



نشین احساس خودکم بینی داشته و مرکز نشین ها خودشان را نسبت به شهرستانی ها برتر می دانستند. اما راه حل مسئله آموزش است. به نسبتی که توان و دانش کارشناسی نیروهای محلی افزون تر شود، مسئله رو به حل می رود.» (ص ۳۲۵)

به علاوه، «در ارزیابی پنجاه ساله سابقه برنامه ریزی در ایران گویی دغدغه اصلی دستگاه برنامه ریزی از ابتدا طراحی و سپس تصویب برنامه هاست ... نه نظارتی ضمن اجرا برقرار است و نه ارزیابی و جمع بندی در پایان.» (ص ۳۲۶) همچنین «حداقل پرداخت، حداکثر بازده» شعار بودجه ای هاست اما در ایران وضع به گونه ای دیگر است و کنترل و نظارت و ارزیابی در ادامه طراحی و تصویب دیده نمی شود. (همان) از طرفی، گفته می شود که «بودجه خوره برنامه» است بدین معنی که میان برنامه و بودجه کمتر تناسبی وجود داشته است. «متأسفانه د گذشته بودجه ما نشان می داد که چقدر هزینه می کنیم اما نشان نمی داد که در مقابل پرداخت، چه میزان کار انجام شده است.» (ص ۳۲۷)

علی اکبر صابری (عضو شورای سازمان صنایع ملی ایران ۱۳۵۹) در نقد تجربه خصوصی سازی پس از انقلاب با اشاره به اینکه بازاری ها عمدتاً به منافع زودگذر معادلات خصوصی توجه می کنند، می گوید: «میدان دادن به آن ها (بازاری ها) غیر از خصوصی سازی است. خصوصی سازی یعنی اینکه دولت بخشی از اختیارات خود را در حوزه منابع ملی به مردم واگذار کند.» (ص ۳۴۹) به نظر صابری، بیماری اقتصاد ایران جز با حضور مردم بهبود نمی یابد و حضور مردم نیز «بدون تقسیم قدرت» میسر نمی شود. دولت باید اختیارات از جمله اختیار تصمیم گیری ها را واگذار کند. (ص ۳۴۹) نتیجه خصوصی سازی در ایران بدین نحو بود که سرمایه داری عقب افتاده برای خرید صنایع قدم پیش نهد و یا مدیران دولتی واحدها را بین خود تقسیم کنند. (همان)



از طرفی بخش خصوصی متشکل که به منافع ملی بیندیشد و پرنسیپ‌های خاص تولیدی را دارا باشد وجود نداشته است. تشکل‌ها نیز بدون آزادی بیان و عقاید ایجاد نمی‌شوند. اساساً در شرایطی که بیش از ۹۰ درصد منابع در اختیار دولت است، تشکل‌های مستقل عملاً نمی‌توانند پا بگیرند... «توسعه روندی است که مردم در آن مشارکت می‌کنند.» (ص ۳۵۱)

کمال اطهاری (عضو کمیته تدوین بخش مسکن در برنامه‌های اول و دوم توسعه پس از انقلاب) معتقد است این کاستی که برنامه‌ریزی دولتی را جایگزین برنامه‌ریزی اجتماعی می‌سازد، دوریشه دارد: «یکی تمایلات و منافع ایدئولوژیک و طبقاتی هیئت حاکمه یا دولت‌ها و دیگری، تمایلات یا توهّمات کارشناسان برنامه‌ریزی به صورت علم‌زدگی.» (ص ۴۱۱) اطهاری بر این نظر است که «کاستی اخیر که در ایران به صورت دیوانسالاری در دستگاه برنامه‌ریزی و توجه یکسویه به مدل‌سازی به جای نهادسازی با توجه به عقلانیت ابزاری به جای عقلانیت ارتباطی بروز کرده، برنامه‌ریزی را حتی در سطح کارشناسی به امری انتزاعی و کمی مبدل ساخته است.» (همان) به علاوه، از لحاظ برنامه‌ریزی توسعه، نهادهای لازم برای گفتگوی مردم دربارهٔ نیازهایشان در قالب احزاب و شوراهای تمرکززدایی قانون‌مند و نهادی شده برای برنامه‌ریزی بخشی و فضایی (منطقه‌ای و شهری)، نظام مالیاتی سنجیده برای توزیع درآمد و ... ایجاد نشده است. (ص ۴۱۵)

سرانجام، «نقش و سهم عوامل بین‌المللی در تدوین استراتژی‌ها و آرمان‌های برنامه‌ها»، سخنرانی شهید هدی صابر است در سمینار نیم قرن برنامه در دانشگاه علامه طباطبائی به تاریخ ۱۸ آبان‌ماه ۱۳۷۷. در این سخنرانی آقا هدی به نحوی جمع‌بندی خود را از موانع پیش روی نظام برنامه‌ریزی در ایران ارائه می‌دهد. مهم‌ترین سرفصل‌های این جمع‌بندی بدین قرار است: «اولین برنامه توسعه در ایران از دو مجرا با جهان ربط پیدا می‌کند (از نوع وابستگی). یکی در مجرای



کارشناسی و طراحی. در حقیقت توان کارشناسی ملی حذف می شود [و دیگری]، از مجرای اخذ وام.» (ص ۳۷۴) «در برنامه دوم هم، «استارت، استارت ملی نیست» و خط ادغام در نظام بین المللی طی می شود. در این دوره، قانون ورود سرمایه های خارجی در ایران تصویب می شود. ربط جهان با ایران در چارچوب برنامه دوم، اخذ وام، اخذ کمک بلاعوض و گرفتن مشورت خارجی است.» (ص ۳۷۶) «برنامه سوم در حقیقت محصول کار کارشناسی کارشناسان دانشگاه هاروارد در ایران است. ایران ... اتوریتة توصیه های بین المللی را می پذیرد و تمکین می کند و نقطه عزیمتش ملی نیست.» (اصل چهار ترومن) (ص ۳۷۸)

در برنامه چهارم ... «برای اولین بار است که جریان کارشناسی داخل سازمان برنامه نقطه عزیمتش ملی است ... از وضع موجود شروع می کند، وضع موجود را نقد می کند و یک چشم انداز نسبتاً درازمدت ترسیم می کند ... کاهش وابستگی به خارج، تنوع صادرات، بهبود خدمات اداری ... نسبتاً مسئله شناسی ملی کرده است. در سال ۴۷، از ۵۴ درصد کسری بودجه می رسد به ۱۸ درصد در سال پایانی برنامه ... در این دوره فقط ۷/۳ درصد تورم داریم.» (صص ۳۷۹-۳۸۰)

در برنامه پنجم، وضعیت بحرانی و پیچیده می شود. «وقتی قیمت نفت به چهار برابر خودش افزایش پیدا می کند، برنامه با اعمال نظر شخص شاه به دو برابر حجم خودش افزایش پیدا می کند ... یک تزریق مالی اجباری و تحمیلی به اقتصاد ایران صورت می گیرد ... این تزریق مالی از سال ۵۳ جسم را به هیستری وا می دارد و نهایتاً به تهوع.» (ص ۳۸۱) «بخش های صنعت دچار بحران می شود. در سال ۵۶ خاموشی های ۴ تا ۵ ساعته در تهران داریم، بحران قطع آب داریم. ترافیک داریم. تورم دو رقمی داریم. [به نحوی که شاه عنوان می کند] اگر پول اضافی بیاید دیگر آن را آتش نخواهیم زد!» (صص ۳۸۲-۳۸۳)



«در برنامه ششم مضامینی را می‌بینیم که اساساً با ادبیات رژیم شاه بیگانه است. به مشارکت زنان می‌اندیشد. به ایجاد شوراها و کارگری و به سندیکالیسم می‌اندیشد. به نقش جوانان در توسعه می‌اندیشد و ...» (ص ۳۸۴) پس از انقلاب و به دلیل اینکه اقتصاد ایران فاقد برنامه بوده در سال ۵۸ و ۵۹ بودجه جانشین برنامه می‌شود. (ص ۳۸۵)

جمع‌بندی آقا هدی از مهم‌ترین موانعی که نظام برنامه ریزی در ایران با آن مواجه بوده بدین شرح است: (۱) اهمیت پدیدآمدن ایده برنامه‌ریزی در ایران. (۲) عدم اثرپذیری از ظرفیت‌های بومی. (۳) سیطره امواج و تئوری‌های بین‌المللی. (استثنا: تجربه اندیشه ملی دکتر مصدق). (۴) برنامه‌ریزی بدون توجه به امکانات ملی. (۵) سلطه رویکرد کارشناس خارجی و اخذ وام. (۶) ظرفیت نادیده گرفته شده کارشناسی ایران. (۷) فرسایش نظام برنامه‌ریزی به دلیل خودکم‌بینی. (۸) کم‌رنگ بودن دیدگاه‌های محلی. (۹) رویکرد بخشنامه‌ای، اجتماعی نشدن و عدم نفوذ برنامه در میان مردم. (۱۰) عدم رهایی از اتوریته نظام سیاسی. (۱۱) بی‌توجهی برنامه به مشکلات و مسائل مبتلا به ملی ... (صص ۳۸۵-۳۹۲)





## شعادل در دنیا مثلاً طم

نقش محوری عقل و حس تاریخ در تعیین ماهیت ایمان و معنای وحی

### باوند صادقی

هدی صابر، به گواهی آثار بر جای مانده از ایشان، طیف قابل توجهی از خدمات اجتماعی را در طول حیات نسبتاً کوتاهش در کارنامه داشته است. در سال‌های آخر حیات خود تا آنجا که از آثار و نتایج فعالیت‌هایش بر می‌آید؛ مددکاری اجتماعی، پژوهش در حوزه اقتصاد و توسعه، همراهی و همکاری با تشکل‌های دانشجویی و فعالان آن، آموزش بحث‌های تاریخ معاصر ایران، تالیفات تاریخ ورزش و پهلوانی تا عصر مدرن ایران و مجموعه‌ای از خدمات دیگر همه بخش‌های گوناگونی از کارهای ارزشمند هدی صابر بود.

اگر چه تعدادی از این تلاش‌ها از جمله مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و تالیفات در دوران زندگی او، انعکاس بیشتری یافت و مواردی دیگر نظیر پروژه‌های توانمندسازی اجتماعی تا زمان درگذشتش، نسبتاً ناشناخته ماند اما استمرار مجموعه این فعالیت‌ها و گستردگی آنها نشان‌دهنده این است که هدی صابر نمونه موفق‌تری از همکاری با افراد گوناگون با دیدگاه‌ها و نظرات مختلف را از خویش نشان داد.

مشاهده دامنه گسترده فعالیت‌های هدی صابر این سوال را به ذهن می‌آورد که چطور می‌شود با مجموعه افرادی که سلايق و نظرات مختلف در حوزه‌های متنوع



دارند همکاری کرد؟ چطور می‌شود که با افراد با گرایش‌های مختلف نزدیک شد و علیرغم اختلاف نظرها، به مشارکت ادامه داد؟ مگر معمولاً اینطور نیست که وقتی دیدگاه‌های ما تغییر می‌یابد و نظرات مان نسبت به آن مجموعه، فعالیت و موضوعات دیگر تغییر می‌یابد، بعد از زمانی از ادامه همکاری انصراف می‌دهیم؟ اگر در گذشته دامنۀ نظرات و سلیقه ما در محدوده اتفاقات پیرامونمان مثل خانواده، مدرسه، و محیط کار بود، امروز در دوره تسلط شبکه‌های مجازی تقریباً همه آنچه که در اطراف می‌گذرد به پیش روی ما کشیده شده است. ما با بسیاری از ابعاد آنچه پیرامون زندگی اطرافیانمان می‌گذرد مواجهیم. در دنیای شبکه‌های مجازی چیزهای بسیاری می‌بینیم که مطابق سلیقه ما نیست و اینها همه احتمال نارضایتی و اضطراب را بیشتر کرده است. همه این موارد را باید به مجموعه عواملی که می‌تواند منجر به دوری افراد از هم دیگر شود افزود.

بر اساس یک نظرسنجی کشوری در سال ۱۳۹۸ میان دانش‌آموزان سنین ۱۵ تا ۱۸ سال، ۹۴ درصد آنها گفته‌اند که در هیچ فعالیت جمعی نه مشارکت دارند و نه عضو هستند.<sup>۱</sup> درباره کم‌رنگ بودن کار گروهی و جمع‌گزیزی در ایران مطالب زیادی نوشته شده است. بسیاری درباره الگوهای آموزش و پرورش، دلایلی مثل خودخواهی و خودرایی، قانون‌گزیزی، روحیات مداخله‌جویانه، و برخی خصوصیات فرهنگی ما ایرانیان نگاشته‌اند. اگر چه مجموعه این مطالب پیرامون موضوع اصلی که همان نقص کار جمعی در میان ماست صحبت می‌نمایند، اما این نوع مواجهه با کاستی‌های فعالیت‌های جمعی ما ایرانیان چندان به حل مشکل کمک نکرده‌اند. اولاً عموم این مطالب بیشتر در حد شرح و توصیف مشکل

۱. سخنرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در آیین افتتاحیه کشوری فعالیت‌های تابستانی دانش‌آموزان سال ۱۴۰۰



می گذرند و از آن پیشتر نمی روند. دوم، این قبیل مباحث به حدیث نفسی می مانند که فاقد مخاطب است و سویه ارتباطی آن با عصر حاضر نامعلوم است. لذا بحث هایی که طی دهه های اخیر تحت عنوان جامعه شناسی روحيات ما ایرانیان طرح و بسط داده شده از جهات مختلف مبهم و ناکافی است.

شاید گفته شود که موانع سیاسی و محدودیت های بسیار زیادی که برای تشکله ها و فعالیت های آنها در ایران برقرار است عملا امکان همگرایی و هر نوع متشکل شدن را از میان برده است. این سخن درستی است و احکام بی سابقه ای که برای فعالان اجتماعی و زیست محیطی در سال های اخیر صادر شده نیز موید محدودیت های بسیار شدید برای تشکله ها و نهادهای جمعی در ایران است. با این حال، موضوع این متن تامل درباره آن چیزی است که نگهدارنده ارتباطات و حفظ رویه های همکاری است.





کارنامه هدی صابر و گستردگی فعالیت‌های او نشان از این واقعیت می‌دهد که او این توان را داشت که در فرایندهای مختلف با اقشار گوناگون همکاری‌های طولانی مدت نماید. او چگونه می‌توانست چنین کاری کند؟ چگونه این توانایی را داشت که خستگی‌ناپذیر به صورت دراز مدت فعالیت نماید؟

من درباره این موضوع هیچ وقت از هدی صابر نپرسیدم. پاسخی هم که درباره این سوال دارم اگر چه بعدها در ذهنم صورت شکل یافته‌تری پیدا کرد، اما متأثر از مواردی بوده که از ایشان مشاهده کردم. شاید افراد مختلف در فرهنگ‌های مختلف، پاسخ‌های متعددی برای راه‌های همکاری با هم داشته باشند. اگر چه ممکن است که این پاسخ‌ها متفاوت باشند اما می‌توان توافق داشت که مجموعه‌ای اشتراکات میان اینها وجود دارد و آن قائل بودن به یک مطلوب جمعی برای همه افراد است. برای صابر تحقق این مطلوب جمعی به امیدی باز می‌گشت که او نسبت به نوع انسان و مردم پیرامون خویش داشت. امید اجتماعی صابر که رد پای آن در نوشته‌های او تا آخرین روزهای حیات وی قابل مشاهده بود به صورت مشخص ریشه در یک باور اعتقادی عمیق داشت که صابر در آثار خویش درباره آن صحبت می‌کرد. صابر لایه لایه سخنرانی‌های کلاس‌های تاریخ هشت فرارز هزار نیاز، درباره حس تاریخ و پیوستگی تحولات جامعه ایران و تأثیرات این تحولات بر دهه‌های بعدی اشاره می‌کرد. به این ترتیب برای او تاریخ روایت مجموعه‌ای اتفاقات جدا از هم برای تأکید موضوعی از پیش تعیین شده نبود. تاریخ حسی داشت و این حس برای فهم انسان نسبت به وضعیت کنونی‌اش نقش اساسی داشت. در سلسله جلسات باب‌بگشا که با محوریت موضوع ارتباط انسان و خدا تشکیل شده بود نیز صابر از اضطراب، تقدیر و تنهایی انسان، صحبت می‌کرد. متن مکتوب وی، تعالیم وحی و سرگذشت انبیا بود. از رهگذر زمان امروز به داستان‌های اقوام مختلف و سیر تحول آنها می‌پرداخت. او در ابتدای سلسله جلسات باب



بگشا این سوال را طرح نمود که آیا منطقی نیست که داستان‌های کهن را برای مردم روزگار کهن به کنار بگذاریم؟ داستان‌هایی که جذاب هستند اما احتمالا به حال امروز ما کاملاً بی‌ارتباط هستند؟ به نظر هدی صابر چنین نبود

به نظر هدی صابر عقل و حس تاریخ باید نقش‌هایی محوری در تعیین ماهیت ایمان و معنای وحی ایفا کنند. صابر بر این باور بود که پذیرش همه آنچه که از تعالیم وحی نازل شده است، اگر بدون تأمل باشد رضایت‌بخش نخواهد بود. صرف تورق سرگذشت داستان‌های پیشینیان هم نتیجه‌چندانی نخواهد داشت. به این ترتیب باور و امر قلبی با طی روندها و مسیرها به پیش پای انسان به آزمایش گذاشته می‌شود. مشاهده، پرسش و تأمل بیشتر درباره این روندها و منشا آنها به امکان درک بیشتر از داستان‌های وحی و پرده‌برداری از اسرار خلقت خداوند یاری خواهد رساند.

# هشت‌فراز

چهار جوب موضوعی و ارسی تاریخی هر یک از فرازها:

در سده چشمت خجسته مشروطه، ملتزم فرست و نیکو زبانی است برای یک روزگار تاریخی بر پهنه فونی که پشت سر نهاده ایم و نگر افکنان بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناگامی‌های فصل به فصل مبارزات سیاسی، اجتماعی، مینهن مان. در بزنگاه سده مشروطیت، برگ زیمه آمده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها، دردها، زخم‌ها، شرف‌ها، ظفرها، تانق‌جاس‌هاو ... تجربه‌ها و درس‌های بر بزرگ‌اند سده ۱۲۸۵-۱۲۸۰ ز.

ما بزرگ‌ترینیم که برگ زند؟

فرستی تخمیس دهم برای برگ زند آموزش و پر دخت هشت فراز مبارزانی سده اخیر!

✦ جنبش تنباکو  
✦ انقلاب مشروطه  
✦ نهضت جنگل  
✦ نهضت ملی شدن نفت  
✦ نهضت ۱۵ خرداد  
✦ جنبش چهل و پنج‌ه  
✦ انقلاب  
✦ اصلاحات

## هزارنیا

طرح بحث از هدی صابر  
با حضور آقازین و موردی جهندس عزت الله سبحانی  
و با مشارکت تشا  
در کتابخانه حسینیه ارشد  
هر سه شنبه، شروع از سه شنبه ۲۸ آذرماه ۱۳۸۵  
ساعت: ۱۷:۳۰ الی ۱۹:۳۰

✓ فضای بین المللی  
✓ شرایط داخلی (سیاسی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی)  
✓ زمینه‌های بروز حرکت  
✓ روایت فراز  
✓ مطالبات  
✓ شعارها  
✓ رهبری  
✓ نیروی آغازگر  
✓ نیروهای دست‌اندرکار  
✓ مردم

✓ تشکیلات  
✓ استراتژی  
✓ هستی  
✓ ایدئولوژی  
✓ بود اجتماعی - بود جغرافیایی  
✓ جهت‌گیری طبقاتی  
✓ دستاوردها  
✓ ناگامی‌ها  
✓ جمع‌بندی نهایی  
✓ آموزش‌های فراز



آغاز یک باور استدلال‌پذیر، به استناد آنچه تاریخ می‌گوید، در گرو پذیرش این واقعیت است که بیش از آنکه ما در یقین و عرصه‌های از پیش واضح زندگی کنیم، در جهانی گرگ و میش گونه همراه با بیم و امید به سر می‌بریم. به خاطر همین گرگ و میش گونه بودن دنیای پیرامون و اسرارآمیز بودن خلقت است که موهبت استدلال بسیار ارزشمند است؛ زیرا نقش عقل و خاصیت استدلال در رعایت تعادل برای مواجهه با این ویژگی آفرینش اساسی است. لحاظ نکردن این واقعیت دنیای پیرامون ما و این ویژگی آفرینش، خطر سوق دادن ما به یکی از دو جهت نادرست را به همراه خواهد داشت: یا سوق دهنده انسان به سوی شک و تردید و به تعبیر خود صابر پرسه‌زنی در نسبیت، و یا به سوی بنیادگرایی که همیشه منتظر محکم‌ترین پاسخ‌هاست. یکی از توانایی‌های صابر حفظ این تعادل و رعایت آن بود. تا به آنجا که می‌شد از تجارب گذشتگان و شنیده‌ها برای رهیافت مطلوب‌تر بهره می‌برد، اما نسبت به محدودیت‌های انسان در مواجهه با تحولات نیز آگاه بود.

هدی صابر چطور می‌توانست در فاصله بین متقن‌انگاری مسائل (تکیه‌گاه بنیادگرایی) و نسبی‌گرایی تمام (نقطه آغاز سینیسیزم یا آنچه به آن مکتب کلبیون گفته می‌شود) بایستد؟ اگر فاصله بین این دو جهت مقابل هم را، بنیادگرایی در یک سمت و کلبی‌گرایی در سوی دیگر، به صورت یک طیف از دیدگاه‌ها لحاظ کنیم که راستایی افقی دارد، برای صابر، باورهای ایمانی نقش تکیه‌گاهی عمودی را داشت که به او برای رسیدن به این نقطه تعادل کمک می‌کرد. اما چگونه؟ ما زمانی در فعالیت‌ها، ارتباطات و مناسباتمان تعادل را از دست می‌دهیم که بین ارزیابی‌هایمان از پیرامون و واقعیت پیرامونی فاصله به وجود می‌آید. این فاصله عموماً به عدم تناسبی بین واقعیت و میزان اهمیتی که ما به آن می‌دهیم باز می‌گردد. نسبت به رفتار دوستی که برایمان بسیار عزیز و قابل اعتماد بوده شگفت‌زده می‌شویم به طوری که نه تنها بسیاری مواقع ارتباط جای خود را به دلگیری می‌دهد



بلکه ترمیم ارتباط به شکل سابق هم ناشدنی است. ارزیابیمان از یک فکر و یا اندیشه تحت تاثیر تازگی، خاص و یا بدیع بودن آن با واقعیت فاصله می گیرد و دیر یا زود ما را شگفت زده می کند. ما معمولاً در ارتباطات، دوستی ها، مناسبات، فعالیت ها و بسیاری عرصه های دیگر غافلگیر می شویم چون آن چیزی را که اختصاص به یک وجود لایتنه ای دارد به یک امر متناهی نسبت می دهیم. نوعی از محبت را در دوستی هایمان جست و جو می کنیم که ریشه در تمایلات جاودان طلبی ما دارد. میزان از دقت را در یک فکر و نظریه دنبال می کنیم که اختصاص به وجود متعالی دارد. گونه ای از وفاداری را به یک مکتب و جمع ابراز می داریم که تنها سزاوار موجودی ماوراء مخلوقات جهان است. رویه متعادل هدی صابر بین مطلق انگاری امور و نسبی گرایی تام به این باور تکیه می کرد که پروردگاری خداوند، شامل مربی گری و آموزگاری هست و در نهایت کارگشایی نیز به مدد وی تحقق خواهد گرفت.

قابل کتمان نیست که کشور ما در یکی از دشوارترین و شکننده ترین موقعیت های خود به سر می برد. بخش قابل توجهی از نیروهای انسانی و اجتماعی کشور ما شرایط دشوار و بی سابقه ای از در هم پاشیدگی اقتصادی را تجربه می کنند. اعتراض های بخشی از مردم به وضعیت کشور سرکوب و خون تعدادی از هم میهنان ما در خیابان ها ریخته شد. به نظر می رسد که توان تشخیص موقعیت کشور برای بسیاری از تحلیلگران ناممکن شده. ناتوانی درک مسایل واقعی کشور به حیثیت بخش مهمی از نیروهای فعال در سیاست ایران لطمات جدی زده و هیات حاکمه نظام سیاسی ایران در اتخاذ تصمیمات عاجل و ضروری ناتوان به نظر می رسد. امید به بهبود اوضاع برای بسیاری که روزگاری دل به سامان ایران بسته بودند بیهوده می نماید. بهترین چیزی که می شد به آن امید داشت، اصلاح امور ولو اندک و به



صورت تدریجی است. امیدی بود دلکش ولی حتی در این کار محدود اما مهم هم دستاوردی حاصل نیامد. پس چه می توان کرد؟

می توان این بار هم از ادراک و آنچه تاریخ روایت دارد، نه تنها برای درک منشا ایمان بلکه برای مواجهه با سختی ها و تلخی های امروز بهره برد. بهره هر یک از ما از حقیقت که در میانه جدال بین متعالی ترین خواسته ها و نفسانی ترین تمایلات ما شکل یافته، در مقیاس وسیع تر در مورد هر ملتی از جمله ملت ما نیز برقرار است. هر ملت در نهایت به اندازه ای از مردمان آن بهره از حقیقت و خیر خواهد داشت. تامل و تدبر در تاریخ نکته دیگری را نیز به ما ایرانیان یادآوری می کند. بهترین مقاطع از تاریخ ما زمان هایی بودند که بیشتر پذیرای یکدیگر بودیم و کمتر به دنبال متهم کردن دیگری. سامان هر یک از ما جدای از حال دیگری نیست. علی رغم سلايق گوناگون، نظرات متنوع، پیشینه های مختلف، ما همه به نقش های یکدیگر نیازمندیم. خدای صابر هم رهنمون کننده به مسیر رشد است و هم اهل بهبود زندگی.

## از جامعه جنبش به جامعه منتسک

تاملی بر رویکرد هدی صابر در نقد «جنبش خود به خودی»

کمال رضوی

طی سال‌های اخیر جامعه ایران آبدستن اعتراضات، شورش‌ها و تحرکات اجتماعی - سیاسی چندگانه و دنباله‌داری بوده است. از اعتراضات دی ۱۳۹۶ تا برآشوبیدن<sup>۱</sup> فراگیرتر آبان ۱۳۹۸ و سپس اعتراضات آبی - زیست محیطی در سال ۱۴۰۰ در خوزستان و اصفهان و اخیراً تجمعات معلمان و بازنشستگان و اعتراضات مردم آبادان پس از فروریختن ساختمان متروپل نمودهای بارز این خط سیر اعتراضی در جامعه بوده‌اند که محتمل است با شوک‌درمانی و فشارهای ممتد اقتصادی در سال پیش رو به اشکال و صورت‌های دیگر بروز یابد.

شورش‌های اجتماعی برآمده از تنگناهای معیشتی در ایران مسبوق به سابقه است. در ایران عهد ناصری که عموماً به عنوان نمودی از نوعی رکود جامعه و سیطره استبداد و خودکامگی حکومت قلمداد شده، پیش از بروز جنبش تنباکو، در برهه‌هایی چند «شورش نان» مقابل حکومت سربرآورده و نظام حاکم را با چالش مواجه کرد. در سده تاریخی گذشته نیز حرکات اعتراضی نظیر ۱۵ خرداد و اعتراضات معیشتی در ابتدای دهه ۱۳۷۰ پس از اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی، نمود مشابهی از شورش‌های اجتماعی است که آن‌ها را از فرازهای

۱. اصطلاح «برآشوبیدن» را از ترجمه سعید انوری نژاد از کتابچه‌ای از استفان هسل وام گرفته‌ام: هسل، استفان. ۱۳۹۲. زمانی برای برآشوبیدن. ترجمه سعید انوری نژاد. دو ماهنامه چشم‌انداز ایران. شماره ۸۲. آبان و آذر ۱۳۹۲. صص. ۱۳۲-۱۲۵.



مبارزات سیاسی نظیر مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب ۵۷ و جنبش دوم خرداد ۷۶ متمایز می‌کند.

هر دو دسته رویدادهای مذکور نمود رویارویی بخش‌هایی از جامعه با حکومت است و درون‌مایه هر دو، اعتراض و تحرک اجتماعی است. اما ترکیب نیروها، جهت‌گیری طبقاتی و مطالبات و نحوه سامان‌یابی این دو گونه تحول از یکدیگر تمایزهای جدی دارد؛ گو اینکه در مورد فرازهای مبارزات سیاسی که ذکر شد، هر یک به سبب «فردیت تاریخی» ممکن است به لحاظ معیارهای ذکر شده (رهبری، مشی، استراتژی، تشکیلات، نیروهای آغازگر و دست‌اندرکار، جهت‌گیری طبقاتی و ...) خصلت متفاوت و متمایزی از یکدیگر داشته باشند. در یک نگاه کلی، تفاوت شورش‌های اجتماعی با جنبش‌های مبارزاتی سیاسی این است که در شورش‌های اجتماعی سیالیت، بی‌شکلی، عدم سازماندهی، فقدان تشکیلات شاکله‌بخش، فقدان رهبری (متمرکز یا چندکانونی) و اغلب سردرگمی و حرکت خود به خودی، ویژگی غالب در بروز، سیر حرکت و استراتژی این شورش‌ها است. غالباً این شورش‌ها بدون دستیابی به هدف مشخصی سرکوب و برچیده می‌شوند. در حالی که در جنبش‌های مبارزاتی سیاسی، شعارها و مطالبات نسبتاً مدون و منقح، رهبری و نیروهای آغازگر نمایان و واجد سازماندهی نسبی، تشکیلات و نیروی اجتماعی پشتیبان، استراتژی ضمنی یا آشکار قابل انگشت نهادن و صورت‌بندی است و غالباً هم فارغ از فرجام موفق یا ناموفق، دستاوردهای مشخصی از این جنبش‌های سیاسی حاصل می‌آید.

یکسان‌انگاری خصلت این دو دسته تحولات که هر دو بروز اعتراضی و جنبش‌گونه دارند، سبب می‌شود که به اشتباه «جنبشی بودن» به عنوان ویژگی پایدار و متمایزکننده جامعه ایران قلمداد شده و به جای جمع‌بندی و تحلیل نقادانه شورش‌های اجتماعی اخیر و احیاناً پیش رو، جریان‌های فکری-سیاسی، رویه



تقدیس یا دوگانه‌سازی دولت-ملت را که ویژگی مستور در تحلیل جنبش‌های سیاسی معاصر است به شورش‌های اجتماعی خود به خودی نیز تعمیم و تسری دهند. نتیجه ناخواسته چنین رویکردی، پیروی ضمنی نیروهای فکری-سیاسی از تحولات و اعتراضات خود به خود، فرو گذاشتن ابتکار عمل و کنشگری فعال و انهادن رویکرد نقادانه نسبت به عوارض سیاست‌ورزی توده‌ای بی‌شکل است.

بحث و بررسی در مورد رویکرد و استراتژی نیروهای فکری-سیاسی در قبال اعتراضات و شورش‌های اجتماعی نیاز به تتبع و تأمل مستقل دارد، اما در این نوشته کوتاه هدف این است که با اتکای به مباحث تاریخ معاصر هدی صابر با عنوان «هشت فراز، هزار نیاز» به اجمال رویه و راهبردی برای مواجهه و نقادی این اعتراضات اجتماعی فراهم آورده شود.

### تحلیل حرکت ۱۵ خرداد: خلاء استراتژی، فقدان چشم‌انداز

حرکت اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که در واکنش به نطق اعتراضی آیت‌الله خمینی علیه حکومت پهلوی و دستگیری ایشان متعاقب آن نطق رخ داد، از سوی روحانیان موثر در تاسیس حکومت فقهی پس از انقلاب و تاریخ‌نگاران رسمی به عنوان نقطه عطف مبارزات مردمی تقسیم می‌شود. هدی صابر در مورد برجسته‌سازی این رخداد اعتراضی به عنوان نقطه عطف بی‌بدیل تاریخ معاصر، رویکرد نقادانه‌ای داشت و معتقد بود برای طیف حاکم در جمهوری اسلامی، مبداء تاریخ معاصر ۱۵ خرداد است؛ گویی که پیش از ۱۵ خرداد جنبش سیاسی-اجتماعی مهم دیگری در ایران رخ نداده است. وی همچنین گاه با کنایه می‌گفت روحانیت نقش خود در تحولات سیاسی به ویژه انقلاب ۵۷ را ضرب در هزار و نقش نیروهای دیگر را تقسیم بر هزار می‌کند.



در برهه پس از حرکت ۱۵ خرداد، تحلیل‌های ضد و نقیضی در مورد این حادثه در فضای فکری-سیاسی ایران جریان داشت. از منظر برخی نیروها، این حرکت، شورشی کور بوده است. جریان نزدیک به حزب توده، با تحلیل طبقاتی مرسوم، این حرکت را واکنش طبقات در حال محو شدن به اصلاحات ارضی حکومت پهلوی در ابتدای دهه ۱۳۴۰ تحلیل می‌کرد. این نگره که ۱۵ خرداد شورشی کور بود، در میان برخی روحانیان حاکم در جمهوری اسلامی نیز سابقه داشته است؛ چنانکه نقل شده آیت‌الله بهشتی نیز تحلیل نسبتاً مشابهی از این رخداد داشت.

هدی صابر در بازخوانی فرازهای مبارزاتی معاصر، ۱۵ خرداد را در بطن جنبشی سه ساله قرار داد و از این طریق کوشش کرد نگاه غیرتقلیل‌گرایانه، غیرنقطه‌ای و روندی‌تری نسبت به این نقطه عطف تاریخی داشته باشد. عنوان جنبشی که ۱۵ خرداد یکی از نقاط آن بود، از سوی هدی صابر فراز مبارزاتی ۴۲-۳۹ نام گرفته بود که از گشایش نسبی در فضای سیاسی کشور در اثر دکترین کندی، احیای جبهه ملی، تأسیس نهضت آزادی تا واکنش به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و سپس



رفراندوم انقلاب سفید شاه و مردم، حرکت ۱۵ خرداد و اعتراض به کاپیتولاسیون را در برمی گرفت. این تلاش هدی صابر در راستای این اصل راهبردی در تحلیل تاریخی وی بود که باید از تحلیل نقطه‌ای پرهیز کرد و نقاط عطف را لازم است در سیر و روند گنجانده و فهم کرد. بر اساس همین نگرش روندی، همدلی نهضت آزادی و برخی رهبران جبهه ملی با حرکت ۱۵ خرداد و سپس برآمدن جنبش چریکی و مبارزات دهه ۱۳۵۰-۱۳۴۰ در پی سرکوب اعتراضات مردم در ۱۵ خرداد، برای هدی صابر قابل توجیه بود. چنانکه می‌دانیم پس از سرکوب اعتراضات مردمی ۱۵ خرداد، نهضت آزادی بیانیه معروف «دیکتاتور خون می‌ریزد» را صادر و منتشر کرد. حنیف نژاد، محسن، بدیع زادگان و دیگر رهبران اولیه مجاهدین خلق نیز با این جمع‌بندی که حکومت پهلوی با ریختن خون توده مردم امکان اصلاح با مشی پارلمانتاریستی را از خود ستانده و مواجهه آنتگونیستی و قهرآمیز را بر نیروهای سیاسی تحمیل کرده، حرکت ۱۵ خرداد را به طور ضمنی نوعی بزنگاه اصلاح‌ناپذیری حکومت پهلوی می‌پنداشتند.





اما مهم است که این بزنگاه نتیجه یک سیر مبارزات سیاسی سه ساله بود که فراز و نشیب بسیار طی کرده و منجر به دستگیری و زندان شمار وسیعی از نیروهای سیاسی منتقد حکومت پهلوی از جمله رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی پیش در اوایل بهمن ۱۳۴۱ شده بود. در بزنگاه ۱۵ خرداد از منظر هدی صابر، طیفی از روحانیت سیاسی از جریان اصلی و سنتی روحانیت که از مواجهه با حکومت پرهیز داشت، مسیر خود را جدا کرد و به طور آشکار رویاروی حکومت پهلوی ایستاد. از این لحاظ حرکت ۱۵ خرداد امتداد سیری بود که از ۳ سال قبل آغاز شده و مرحله به مرحله با انسداد و سرکوب حکومت پهلوی سوئه رادیکال تر و آنتاگونیستی تری به خود گرفته بود.

طبیعی است که هدی صابر به صرف حرکت اعتراضی روز ۱۵ خرداد، وزن قابل توجهی برای آن قائل نبود؛ چنانکه در ادامه تشریح می شود که او اعتراضات ابتدای دهه ۱۳۷۰ را نیز درون بررسی تاریخی خود در پیدایش و تکوین جنبش دوم خرداد و فراز اصلاحات، وزن مهم و تعیین کننده ای نداد.

اما به جز این، هدی صابر در توضیح ناکامی های فراز مبارزاتی ۴۲-۳۹ بر شش مولفه به عنوان سرفصل ناکامی های این مبارزات تاکید کرده که عمده ناظر بر همان بزنگاه ۱۵ خرداد است:

- ناآمادگی نیروها
- خلاء استراتژی
- فقدان چشم انداز
- غیبت درک دورانی
- رویارویی بی پشتوانه
- برخورد منفعل با اجتماعیات: زن، زمین



این محورها کلیت تحلیل هدی صابر در فهم و مواجهه با هرگونه رویداد شورش گونه و اعتراضی دیگری را که فاقد تشکل، سازماندهی، استراتژی، چشم انداز و آمادگی نیروها باشد نمایان می سازد.

### شورش های ابتدای دهه ۱۳۷۰: بغض ناشی از فشار اقتصادی

در ایران پس از انقلاب و در ابتدای دهه ۱۳۷۰ جامعه ایران شاهد شورش های اجتماعی در مناطق تجمع گروه ها و طبقات فرودست (مناطق حاشیه ای مشهد، اسلامشهر، رباط کریم، اراک، قزوین) بود. این شورش ها با حرکت اعتراضی ۱۵ خرداد از این جهت متفاوت است که خاستگاه کاملاً معیشتی-اقتصادی داشتند؛ برخلاف حرکت ۱۵ خرداد که جنبه های مذهبی در آن بارزتر بود تا پیامدهای معیشتی کوتاه مدت ناشی از اصلاحات ارضی. اما از این جهت که هر دو گونه حرکت اخیر، عمدتاً در قالب شورش های اجتماعی خود به خودی و بدون سازماندهی و تشکیلات و نیروهای سیاسی هدایت گر بروز یافته اند مشابه همدیگرند.

هدی صابر از حدود سه دهه تحولات پس از انقلاب<sup>۱</sup> تنها یک فراز را به عنوان جنبش مبارزاتی در تحلیل خود برگزید و آن نقطه عطف جنبش اصلاحات بود. اما در ضمن مروری که بر رخداد های دهه ۱۳۶۰ و نیمه اول دهه ۱۳۷۰ تا آستانه جنبش اصلاحات دارد، اشاره کوتاهی به این شورش های اجتماعی کرده است که مرور واژگان و عبارت های هدی صابر در تحلیل این اعتراضات خالی از فایده نیست:

۱. مباحث هشت فراز، هزار نیاز در سال ۱۳۸۷-۱۳۸۶ ارائه شده و آن زمان قریب به سه دهه از انقلاب ۵۷ سپری شده بود.



- «نو اعتراضات صنفی: اعتراضات صنفی و کارگری شکل گرفت. تعدیل درحقیقت بیشترین فشار را روی طبقه کارگر و جریان‌های فرودست می‌آورد.
- مهاجرت‌های تازه: دافعه‌های جدید از روستا و بخشی از موج مهاجرت از روستا را در اینجا شاهد بودیم.
- شورش‌های محلی: شورش‌های محلی را هم شاهد بودیم. حاشیه تهران، اسلام شهر، رباط کریم و بعد اراک و قزوین شورش‌هایی بود که برخی غیرقابل مهار بود. بخشی به خاطر بغض ناشی از فشار اقتصادی بود و بخشی هم به خاطر بغض ناشی از فشارهای دهه ۶۰ تا نیمه دهه ۷۰»<sup>۱</sup>
- «تعدیل و زخم‌های اجتماعی: تجربه شکاف طبقاتی؛ چندپیشگی در مارا تن معیشت؛ آسیب‌ها؛ حس بی‌آیندگی»<sup>۲</sup>



تنها عکس منتشر شده به وقایع فروردین ۷۴ اسلامشهر

۱. نشست شصت و سوم هشت فراز، هزار نیاز، ذیل سرفصل «شرایط‌شناسی: پرده سوم شرایط؛ ۷۶ - ۶۸»، ۲۵ تیر ۱۳۸۷
۲. نشست شصت و چهارم هشت فراز، هزار نیاز، ذیل سرفصل «روایت فراز: بستر دورانی سرفصل نو»، ۱ مرداد ۱۳۸۷



چنانکه مشهود است، هدی صابر برخورد همدلانه‌ای با اعتراضات و شورش‌های اجتماعی مذکور داشته و نقش سیاست‌های اقتصادی دولت وقت در بروز بحران معیشتی و شکاف طبقاتی منجر به شورش را لحاظ کرده است؛ اما چیزی بیش از شأن «شورش اقتصادی ناشی از فشار اقتصادی و زخم‌های اجتماعی» به این اعتراضات نداده و از پرداختن تفصیلی به این شورش‌ها یا برجسته‌سازی آن‌ها به عنوان نمود جنبش در جامعه ایران پرهیز کرده است. با همین رویکرد تحلیلی، روشن است که اعتراضات دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸ و امثالهم نیز در منظومه تحلیلی هدی صابر قابلیت متصف شدن به «جنبش اجتماعی» یا چیزی مشابه آن را ندارند؛ هرچند که می‌توان بر این امر مهم صحنه نهاد که در مقام فعال مدنی-سیاسی و روشنفکر مذهبی، هدی صابر نسبت به وضعیت طبقات محروم بسیار حساس بود و به جز ابعاد انسانی مسئله، در سطح تحلیلی، تحلیل طبقاتی و عامل اقتصادی یکی از پایه‌های رویکرد وی بود.

اما به عنوان یک قاعده کلی، هدی صابر با حرکات اعتراضی فاقد سازماندهی - رهبری، غیرمتشکل، فاقد استراتژی و چشم‌انداز و افق روشن و فاقد مطالبات مدون و به‌ویژه، حرکات اعتراضی بزنگاهی همدلی نداشت و آن‌ها را واجد شأن جنبش و فراز مبارزاتی موثر قلمداد نمی‌کرد؛ چنانکه در مواجهه با اعتراضات پساانتخاباتی ۱۳۸۸ و جنبش سبز نیز هدی صابر تا پایان از هرگونه همراهی استراتژیک و جدی گرفتن اعتراضات به عنوان حرکتی موثر پرهیز کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. در گزارشی در یادنامه پنجمین سالگرد شهادت هدی صابر با عنوان «هدی صابر و مواجهه با جنبش سبز» رویکرد هدی صابر در قبال این حرکت اعتراضی در جامعه ایران تشریح شده است.



## جامعه جنبشی یا جامعه متشکل

در شرایط امروز ایران و با لحاظ مجموعه سیاست‌های اقتصادی حاکم و همچنین فشارهای ناشی از تحریم و ناکارآمدی‌های داخلی و تعارض منافع گسترده‌ای که در بطن جامعه و حکومت جریان دارد، بروز شورش‌های معیشتی و اعتراضات اجتماعی محتمل است. تکلیف نیروهای فکری-سیاسی در مواجهه با این رخدادهای چیست و آیا می‌توان مستند به جهد و تلاش فکری هدی صابر در «هشت فراز، هزار نیاز» پاسخی برای انتخاب استراتژی مواجهه مطلوب نیروهای فکری-سیاسی با این رخدادهای محتمل ارائه کرد؟

به نظر می‌رسد اصل تجویزی اول مستند به رویکردی تاریخی هدی صابر، توجه دادن نیروهای فکری-سیاسی به لزوم ارائه جمع‌بندی از رخدادهای مشابه اخیر است. چنانکه اشاره شد، در میان نیروهای فکری-سیاسی منتقد، به لحاظ همدلی با اعتراضات اجتماعی اخیر گرایش رو به رشدی مبنی بر تحلیل این اعتراضات به عنوان نمودهای جامعه جنبشی وجود دارد. پیشتر به عوارض چنین تمایلی اشاره شد. می‌توان با خواسته‌ها و تنگناهای معیشتی مردم معترض و طبقات فرو دست جامعه که در اعتراض به ناکارآمدی‌ها و فشارهای اقتصادی اعتراضات توده‌ای و سیاست خیابانی را برمی‌گزینند همدلی داشت؛ اما همدلی غیر از برخورد تاییدآمیز انفعالی است. نیروی فکری-سیاسی باید بتواند بر اساس راهبرد و تحلیل مشخص از شرایط مشخص به مواجهه نقادانه با تحولات، رخدادهای و بزنگاه‌های جامعه خود پردازد و بین همدلی که کنشی عاطفی است با تحلیل استراتژیک تمایز قائل شود.

لازمه چنین امری، برگزیدن نظرگاه استراتژیک مشخص است. در اینجا است که باید بر تحلیلی که از جامعه ایران (آنچه هست و آنچه باید باشد) درنگ کنیم. به نظر می‌رسد از این جهت که جامعه ایران همچنان از مشکل تشکلیابی طبقات و



گروه‌های اجتماعی برای پیگیری نظام‌مند منافع و خواسته‌های خود رنج می‌برد، نوعی اجماع‌نظر وجود داشته باشد. صد و اندی سال پس از تکاپوی انقلاب مشروطه، جامعه ایران هنوز فاقد سازمان‌ها و تشکلهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موثر برای ایجاد موازنه و تعامل مطلوب با حکومت است. لذا عدم تشکل‌یافتگی جامعه، موضوع مورد مناقشه‌ای نیست.

اما مسئله اختلاف برانگیز بر سر «سیاست‌ورزی در جامعه غیرمتشکل» است؛ در جامعه‌ای که با وصف فوق فاقد سازمان‌های موثر در ساحت‌های مختلف برای پیگیری خواسته‌ها و مطالبات خود است، نیروهای فکری-سیاسی تحول‌خواه چگونه قادر به سیاست‌ورزی هستند؟

در پاسخ به این سوال انواع پاسخ‌ها و استراتژی‌ها طی دو-سه دهه اخیر پیشنهاد شده است. به جز پاسخ‌هایی که پیدا و پنهان راهکاری جز کسب قدرت و تسخیر دولت تجویز نمی‌کنند، رویکردهای مبتنی بر فعال کردن ظرفیت‌های جامعه از چند منظر به ارائه پاسخ پرداخته‌اند. یک پاسخ رایج، لزوم تقویت جامعه مدنی در برابر حکومت بوده است. این انگاره که از سال‌های ابتدایی جنبش اصلاحات تسری داشته، بر آن است که برای حل مسئله گریزی از تقویت جامعه مدنی در قالب احزاب سیاسی، سمن‌ها و تشکلهای مدنی نیست. این رویکرد، غالباً تحلیل تقلیل‌گرایانه‌ای از جامعه مدنی داشته و برای اصناف، تشکلهای اقتصادی و بخش‌های نیمه‌متشکل و شبه‌مدنی نظیر نیروهای سنتی وزن چندانی قائل نبوده است.

پاسخ دوم، تاکید بر ابعاد جنبشی جامعه به عنوان رکن جامعه‌محوری است. مطابق این پاسخ برای به حرکت درآوردن جامعه مدنی، گریزی جز تقویت جنبش‌های اجتماعی نظیر «جنبش» زنان، دانشجویان، معلمان و کارگران نیست. این جنبش‌ها



هستند که در عین ایجاد موازنه با حکومت و مطالبه‌گری، سازمان‌ها و تشکل‌های درونی خود را نیز رشد داده و جامعه مدنی را تقویت می‌کنند. ایراد این رویکرد تحلیلی این است که اولاً نقطه‌عزیمت خود را بر جنبش قرار می‌دهد نه تشکل؛ ثانیاً از آزمون تاریخی دو دهه اخیر سربلند بیرون نیامده است؛ جنبش‌های اجتماعی در دو دهه اخیر تقریباً به‌تمامه با انسداد، سرکوب و ناکارآمدی جدی در تحقق اهداف انتظاری مواجه شده‌اند.

سومین پاسخ که قرابت بیشتری با رویکرد تحلیل هدی صابر دارد، تشکل‌یابی جامعه را مقدم بر تحرکات جنبشی و اعتراضی قلمداد می‌کند. چنانکه می‌دانیم هدی صابر در تحلیل‌های «هشت فراز، هزار نیاز»، بیش از ۱۵ سرفصل موضوعی را برای هر فراز بررسی می‌کرد. وزن نگرش و رویکرد تشکیلاتی در این سرفصل‌ها جدی و نمایان است: استراتژی، مشی، ایدئولوژی، تشکیلات، جهت‌گیری طبقاتی، برد اجتماعی-جغرافیایی، رهبری، نیروهای دست‌اندرکار و .... . تاکید مکرر وی بر لزوم تشکیلات و سازمان‌های منتظم برای رقم زدن تحولات تاریخی در جمع‌بندی فرازهای مختلف بیانگر اهمیت بعد تشکیلاتی در نگاه هدی صابر است. لذا می‌توان گفت در دوگانه جامعه جنبشی-جامعه متشکل، رویکرد هدی صابر با تقدم و راهگشایی جامعه متشکل قرابت بیشتری دارد.

اما حدود یک و نیم دهه پس از طرح مباحث «هشت فراز، هزار نیاز»، به نظر می‌رسد با موازنه جاری میان حکومت و نیروهای فکری-سیاسی، رویکرد تشکیلاتی هدی صابر در تبیین استراتژی مناسب و موثر برای پیشبرد پروژه توسعه در جامعه ایران هم نیازمند بازخوانی و توسعه و تکمیل است. اگر سازماندهی، تشکیلات و استراتژی را به عنوان پیش‌نیازهای تحقق مطالبات تاریخی جامعه ایران قلمداد کنیم، شکل‌گیری و تکوین این پیش‌نیازها، امروز نیازمند تاملی همه‌جانبه بر «شرایط امکان شکل‌گیری سازمان‌ها و تشکل‌ها» و توجه به «اصل محوری منافع»



در تاسیس سازمان‌ها و تشکل‌ها در جامعه است. انتظار شکل‌گیری تمام آن سازمان‌ها و تشکل‌هایی که برای قوام یافتن جامعه ضرورت دارند، در فضای داوطلبانه و غیرانتفاعی که اصول رایج تشکل‌های مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد هستند، واقع‌بینانه نیست. در کنار تشکل‌های مدنی ذکرشده، جامعه برای قوام یافتن نیازمند تشکل‌های اقتصادی و صنفی و مبتنی بر منافع طبقات و گروه‌های اجتماعی مشخص نیز هست. نگاه بخشی از جریان‌های روشنفکری در ایران به جامعه مدنی همچنان نگاه مالوف سه دهه پیش است که فعال‌گرایی مدنی افراد را عاری از هرگونه انتفاع یا وابستگی طبقاتی طلب می‌کند.

به علاوه، آن رویکرد تحلیلی که استراتژی تنظیم روابط میان جامعه و حکومت را بر مفروضاتی نظیر شکاف دولت-ملت تحلیل می‌کند، امروز بیش از پیش به بازبینی و تجدیدنظر نیازمند است. گذار بدون خشونت و پایدار جامعه ایران به حکومت و جامعه‌ای با فراگیری و کارآمدی، نیازمند شکل‌گیری و گسترش ائتلاف‌هایی است که ورای تصویر مبتنی بر شکاف و واگرایی است. شکاف‌ها در ارکان و ساحت‌های مختلف جامعه ایران وجود داشته و واقعی است؛ اما برای توسعه بدون خشونت، نیروهای همبستگی‌بخش و وفاق‌آفرین رکن اصلی محسوب می‌شوند نه شکاف‌ها و منازعات مزمن و پایدار.





## راهبرد صالح طلبی؛ پرهیز از مبارزه مبتنی بر نفرت

نگاهی به کنگره ایرانیان کانادا؛ عبور از بحران، تبیین انتخابات

رضا نامداری

در این نوشتار به سنت دیرین جوان اولان مبارز دهه‌های چهل و پنجاه در ایران که بر «یک مثقال عمل، یک خروار جمع‌بندی» تاکید داشتند و با بهره گرفتن از درس گفتارهای شادروان هدی صابر در حسینیه ارشاد، با عنوان «من رفیقم، رهگشایم، باب بگشا، نزد من آ...» تلاش خواهم کرد تا به تبیین نتایج انتخابات کنگره ایرانیان کانادا به عنوان بزرگترین سازمان مردم‌نهاد ایرانیان آمریکای شمالی بپردازم. هدی صابر در نامه‌ای که در تاریخ ۳۱ فروردین ماه ۱۳۸۶ به علی افشاری و در انتقاد از حضور او در صدای آمریکا (VOA) نوشته است، از دیدگاه خود نسبت به مسیر، روش و سازوکارهای بهبود وضع موجود می‌نویسد. صابر می‌نویسد: «مبارزه مبتنی بر نفرت، انسان را از مدار تعادل خارج میکند و در کشاکش آن، آرمان‌ها گم می‌شوند». هدی صابر در این نامه با بررسی تاریخی جریان راست جهانی، از علی افشاری می‌خواهد در کنار راست جهانی که ارمغان صلح و آزادی در کارنامه ندارد، قرار نگیرد و به ایران که متعلق به همه ایرانیان است، بازگردد و با دیگری که تنها تکلم ایرانی دارند و با بیان و تحلیل، فرش قرمز برای ورود آمریکا به ایران پهن می‌کنند، ننشینند.

یکی از مسایل مهم و راهبردی که سال‌هاست در پس عباراتی چون «فرار مغزها» از پرداختن به آن غفلت شده، مسئله سازماندهی و تشکل یافتن مهاجران ایرانی خارج از کشور که دلسوزانه به دنبال راهی برای کمک به وطن هستند می‌باشد.



در دهه‌های نخست پس از انقلاب ۵۷ و همزمان با بازگشت بسیاری از مبارزان و دانشجویان ایرانی خارج از کشور برای کمک به ایران پس از انقلاب، نسل جدیدی از مهاجران ایرانی نیز ظهور کردند که در غالب گروه‌های مختلف با اختلافات عمیق سیاسی تشکل یافتند. علی‌رغم حضور عده زیادی از فعالان سیاسی شرافتمند و صادق در میان این مهاجران، گروه‌های سیاسی تندرویی وجود داشتند که با کمال تأسف، برای ادامه فعالیت‌های سیاسی خود به همکاری با دولت‌های بیگانه روی آوردند. این گروه‌های تندروی سیاسی و اپوزیسیون بودجه‌دار مقیم خارج از کشور، در طی سال‌ها تلاش کردند با هرگونه سازماندهی مهاجران ایرانی که نخواهد به رویکرد سیاسی این گروه‌ها در براندازی جمهوری اسلامی کمک کند و برای رشد و توسعه ایران، راهی به جز همکاری با دولت‌های خارجی علیه ایران را برگزینند، مقابله کرده و با انگ و تهمت‌های فراوان، از تشکیل و گسترش سازمان‌های هماهنگی ایرانیان مهاجر جلوگیری کردند.

طبیعتاً، بسیاری از ایرانیان دلسوز که همچنان دل در گروی مام میهن داشته و از هر فرصتی برای سفر به ایران استفاده می‌کردند، ترجیح می‌دادند از نزدیکی به این گروه‌ها خودداری کرده و عملاً در هیچ فعالیت جمعی شرکت نکنند. ایرانیان خارج از کشور سال‌هاست که به جزایر کوچک جدا افتاده از یکدیگر تبدیل شده‌اند و حتی ایرانیان مذهبی نیز به جز شرکت در مراسم مذهبی، از هرگونه تشکل و سازماندهی برای تاثیرگذاری بر جامعه میزبان خویش خودداری کرده‌اند تا با سیل انگ و برچسب که از سوی گروه‌های تندروی سیاسی روانه آنها می‌شود، روبرو نشوند. از همین رو، سازمان‌های خیریه رونقی بسیار بیشتر از گروه‌هایی دارد که بخواهند در راستای منافع جمعی ایرانیان در جامعه میزبان کاری انجام دهند. در این میان و به خصوص پس از انتخابات سال ۸۸، به تدریج ترکیب مهاجران ایرانی در کشورهای مهاجرپذیری چون کانادا رو به تغییر گذاشته و جوانانی آگاه پای کار آمدند تا جامعه ایرانی مهاجر را از این رخوت و سکوت سالیان دراز خارج نمایند.



انسان‌هایی که تماشاگر صرف نبودند و اهل کار و کارگاه و ساخت و تغییر در عمل بودند، به جای سکون و تماشا و تشویق از راه دور. در کانادا، کنگره ایرانیان کانادا که زمان تاسیس آن به حدود سال ۱۳۸۶ بازمی‌گشت، با استقبال گسترده دانشجویان و ایرانیان مقیم کانادا روبرو شد که از رویکرد گروه‌های اقلیت سیاسی خسته شده بودند و دل در گروی رفع تبعیض از جامعه ایرانی در کانادا داشتند.

کنگره ایرانیان کانادا سازمانی است غیرانتفاعی، غیر مذهبی و غیر حزبی که به همت جمعی از فعالان اجتماعی ایرانی کانادایی از سال ۲۰۰۷ میلادی پایه گذاری و شروع به فعالیت نموده است. هدف اصلی بانیان این حرکت، ایجاد ساختاری برای هماهنگ‌سازی صدای همه ایرانیان مهاجر (با هر باور سیاسی، مذهبی و اجتماعی) در پیگیری حقوق و منافعشان از طریق ارتباط موثر با سیاست‌گذاران کانادا در سطوح ملی و استانی بوده است. کنگره ایرانیان کانادا در طی این سال‌ها مسیر پر فراز و نشیبی را طی نموده و امروز یکی از فراگیرترین سازمان‌های اجتماعی جامعه ایرانیان در کانادا محسوب می‌شود. هماهنگی فعالیت‌های کنگره توسط هیئت‌مدیره این مجموعه صورت می‌گیرد که اعضای آن بطور ادواری از طریق یک فرایند انتخابات دموکراتیک توسط اعضای کنگره انتخاب می‌شوند. بسیاری از برنامه‌های کنگره از طریق کمیته‌های متشکل از اعضای داوطلب برنامه‌ریزی و اجرا می‌گردد.





در ابتدای شکل‌گیری این نهاد، در حالی که تعداد اعضای آن چیزی حدود سیصد نفر بود، گروه‌های سیاسی تندروی خارج از کشور و حامیان تحریم ایران توانسته بودند اکثریت کرسی‌های هیئت مدیره را در اختیار بگیرند و در سال ۲۰۱۳ همزمان با بسته شدن سفارت ایران در کانادا توسط دولت دست راستی استفن هارپر، نخست‌وزیر وقت کانادا، چند تن از سران کنگره به پارلمان کانادا رفتند و برای تحریم‌های بیشتر رایزنی کردند. همین امر موجب شد که بخشی از جوانان جامعه ایرانی کانادایی گردهم آمده و برای خارج کردن این نهاد از دست کسانی که خود را نماینده جامعه ایرانی کانادایی معرفی کرده و خواهان تحریم ایران بودند تلاش کنند. از سال ۲۰۱۵ و با افزایش تعداد اعضای این سازمان به بیش از هزار نفر، عملاً گروه‌های تندروی سیاسی که خواهان فشار بیشتر بر ایران بودند، در اقلیت قرار گرفته و از مدیریت این سازمان کنار رفتند.

در چند سال گذشته، کنگره ایرانیان کانادا تبدیل به "تنها" سازمان ایرانی کانادایی شد که با صراحت تمام و با نظر اکثریت اعضای آن از توافق برجام دفاع نموده و در سال ۲۰۱۸ با حضور در سنای کانادا به مخالفت با لایحه تحریم ایران که از سوی لابی ضد ایران در کانادا ارائه شده بود، پرداخت. گروه‌هایی همچون بنیاد دفاع از دموکراسی (اندیشکده‌ای راستگرا و نزدیک به اسرائیل در واشنگتن) و گروهی نزدیک به مجاهدین خلق در کانادا با حضور در سنای کانادا برای تصویب این لایحه تلاش کردند. موفقیت کنگره ایرانیان کانادا در مقابله با «لایحه تحریم‌های غیرهسته‌ای ایران» که منجر به شکست آن در ماه می ۲۰۱۸ با اختلافی کم در سنای کانادا شد، سبب کینه عمیق گروه‌های سیاسی تندرو و حامیان تحریم ایران از این سازمان و اعضا و مدیرانش شد.

گروهی که خواهان جلوگیری از اثرگذاری کنگره ایرانیان کانادا بر سرنوشت لوایح مشابه برای تحریم ایران بودند، با مشورت و هماهنگی با یکدیگر، کنگره ایرانیان



کانادا را درگیر یک شکایت حقوقی پیچیده کردند تا همه منابع مالی کنگره و وقت و انرژی داوطلبان این سازمان را مشغول خود کنند. کنگره ایرانیان کانادا با این شکایت حقوقی، دچار بحرانی شده بود که از منظر مخالفان کنگره، در حداقلی ترین حالت خود به تغییر مسیر کنگره می انجامید و می توانست به نابودی ساختار کنگره نیز منجر شود. عده زیادی از کسانی که به صداقت و توانایی مدیران کنگره باور داشتند و حضور «تک» صدای صلح طلبانه جامعه ایرانی کانادایی را ضروری می دانستند، گرد هم آمده و تجربه و توان فردی خود را به جمع گره زدند تا بتوانند ضرورت دفاع همه جانبه از شعله صلح در جامعه ایرانی کانادایی را به گوش دیگر هموطنان خویش برسانند. با مشورت موسسیدان خیراندیش جامعه ایرانی در تورنتو، مونترال و ونکوور، شهرهای بزرگ کانادا که جمعیت ایرانیان بیشتری را در خود جای داده اند، گرفتن ارتباط با جمع های کوچک ایرانیان در شهرهای مختلف با کمک جوانان همراه ایده های ضد تحریم و طرفدار صلح سرعت و شدت بیشتری گرفت.

به باور هدی صابر، وقتی پروژه و پروسه ای را شروع می کنیم، قوانین طبیعت و سنت تاریخی بر آن استوار خواهد شد و اگر جمعی به این قوانین باور داشته و در همان چارچوب حرکت کنند، از نتیجه آن، چه پیروزی و یا شکست باشد، درس گرفته و از آن پلی خواهند ساخت برای ترقی و همبستگی بیشتر جامعه خویش. هر سازمانی در طول حیاتش، سرفصل های بحرانی دارد که با عبور از آن، کیفی تر از پیش به مسیر خود ادامه خواهد داد و عبور کنگره ایرانیان کانادا از این بحران، از آن بزنگاه های کیفی بود که میتوان آن را برای همه سال های پیش روی آن مهم و تاثیرگذار دانست. سیر طی شده برای عبور از این بحران، مثالی واقعی برای سازماندهی میتواند باشد و با ادبیات آقای صابر: مشاهده کن؛ دقت بورز؛ با دینامیسم وارد شو؛ پیگیری کن و آنگاه رفیق رهگشا نیز با تو همراه می شود و به تو کمک خواهد کرد.



ایرانیان پناهنده، مهاجر و دانشجو که در تورنتو، مونترال، ونکوور، کالگری، ادمونتون، واترلو، هلیفکس و بقیه شهرهای کانادا زندگی میکردند، در جمع‌های کوچک خویش، صدای فعالان داوطلب کنگره ایرانیان کانادا را شنیدند و شرح رویارویی نابرابری که قصد نابودی صدای صلح در این سازمان مردمی را داشت، از اندک رسانه‌های مستقل و کوچک فارسی زبان کانادا شنیدند و اندک اندک گرد هم آمدند و چاره‌اندیشی کردند تا بتوانند برنامه‌های گروه‌های سیاسی تندرو را که با همه توانشان برای اثرگذاری در این انتخابات تلاش می‌کردند نقش بر آب سازند. برخلاف گروه مخالفان، که همه تربیون‌ها و همراهی سازمان‌های سیاسی تندرو را با خود داشتند و از نمایندگان سابق مجالس استان‌های کبک و اونتاریو تا نماینده فعلی مجلس فدرال کانادا و سلبریتی‌های رسانه‌ای جامعه ایرانی و کارمندان رسانه‌های طرفدار تحریم‌ها حتی در اروپا و آمریکا هم استفاده می‌کردند تا انتخابات یک سازمان محلی کانادایی را با انگ و برچسب به مقابله با لابی جمهوری اسلامی در کانادا تشبیه کنند و از این نمذ برای خود کلاهی بدوزند، همه توان و تمرکز کنگره و حامیانش بر انجام فعالیت‌هایی قرار گرفت که بتواند خدماتی واقعی در راستای خواسته‌های جامعه ایرانی کانادایی را به جامعه انجام دهد. در کنار کمک به دانشجویان بین‌المللی برای تسریع پرونده‌های مهاجرتیشان، تسهیل و تدارک کمک مالی سازمان صلیب سرخ کانادا به سیل‌زدهگان ایرانی، برگزاری چندین راهپیمایی ضد جنگ در شهرهای مختلف کانادا در زمانی که سایه شوم جنگ بر خاورمیانه و سرزمین مادریمان افتاده بود و پیگیری پرونده‌های اختلاس گران و دزدان سرمایه مردم، بخشی از کارهایی بود که با استقبال فراوان جامعه ایرانی کانادایی روبرو شده و شعارهای تبلیغاتی دروغینی را که علیه کنگره منتشر می‌شد خنثی کرد.



در این میان، چه بسیار صلح طلبانی که با پیام و مسیر کنگره همداستان بودند، اما توان جامعه جوان و جدا ازهم افتاده ایرانی کانادایی را برای مقابله با بلندگوهای پر قدرت و سازمان‌های سیاسی تندرو که سال‌هاست در این کشور ریشه دوانده‌اند، کافی نمی‌دانستند. از این نگاه، نشان دادن امکان پیروزی صلح طلبان بر پول و امکانات فراوان گروه مقابل و یافتن داوطلبانی که حاضر به مقابله با سیل حملات ناجوانمردانه‌ای باشند که به محض رونمایی از نامزدها به سویشان سرازیر می‌شد، چالش بزرگ پیش رو بود. وقتی بحران جدی باشد، مقابله با آن نیز باید جدی باشد و به ویژگی‌های متعدد نیاز دارد. عبور از بحران، سرمایه‌ای هنگفت برای کنگره ایرانیان کانادا گردآوری کرده است که همانا یافتن انسان‌هایی ویژه، کیفی و جدی در این پروسه بوده است. انسان‌هایی صاحب ایده، صاحب عزم، آموزش دهنده، صاحب تشخیص و دارای قدرت انتخاب با امکان عمل داوطلبانه.

در نهایت، انتخابات هیئت مدیره کنگره ایرانیان کانادا توسط ناظر بی طرف دادگاه برگزار شد و طرفداران صلح و دیپلماسی که نام «پویش همبستگی و صلح» را برای خود برگزیده بودند، توانستند اکثریت قاطع کرسی‌های هیئت مدیره را از آن خود سازند. طیف رنگارنگی از ایرانیان مقیم کانادا، به میدان آمدند و رنگین‌کمانی از عقاید، مذاهب و سبک‌های زندگی را به یکدیگر پیوند زدند و این نهاد اجتماعی را با اختلاف تبدیل به بزرگترین نهاد مدنی عضو محور در میان ایرانیان آمریکای شمالی کردند. اگر کنگره ایرانیان کانادا و پویش همبستگی و صلح تا این مرحله جلو آمد، محصول تلاش بی حد و حصر جوانانی بنیانگذار، باربردار، پایه کار و مایه گذار بود که از چراغ‌های روشن شده توسط موسسیدان جامعه ایرانی کانادایی برای پیمودن مسیر استفاده کردند و در مسیر خود برای آنها که پس از این خواهند آمد نیز، چراغی برجای خواهند گذاشت و چه بسا مسیری هموارتر برای عبور به سوی آرمان صلح و رفع تبعیض علیه جامعه ایرانی کانادایی.



در اعلامیه تظاهرات ضدجنگ ۲۵ ژانویه ۲۰۲۰ در مونترال کانادا، جمله‌ای زیبا از مارتین لوترکینگ، رهبر جنبش مدنی سیاهپوستان آمریکایی نقش بسته بود که «آنها که صلح را دوست دارند، باید یاد بگیرند تا به خوبی آنها که جنگ را دوست دارند سازماندهی کنند.» چه بسیار فعالان صلح‌طلبی که همچون جزیره‌های کوچک جدا از یکدیگر در این سال‌ها تلاش کرده‌اند که صدای صلح‌طلبی جامعه ایرانی باشند. امروز با همت و تلاش جوانان فعال صلح‌طلب و با همراهی موسپیدان خیراندیش، چنین سازمانی می‌تواند همگی ایرانیان کانادا که دل در گرو صلح و رفع تبعیض دارند را در خود جای دهد و چه بسا نمونه‌ای باشد برای سایر ایرانیان دور از وطن که با در نظر گرفتن منافع جمعی خویش دست به تلاش و سازماندهی بزنند و بتوانند راهبرد صلح و دیپلماسی را از منظر ایرانی تشویق نمایند و این حقیقت که «مردم متحد هرگز شکست نخواهند خورد» در جامعه‌های میزبان نیز بیشتر و بیشتر طنین‌انداز شود. آقا هدی در آخرین فراز نامه‌اش به علی افشاری می‌نویسد: «مهمتر از همه خدای درتنبیده در خاک ایران زمین و همه زمین‌ها، خدایست کمک کار، خاصه در دالان‌های تحول».

## شهید صابر



قرار گرفتن انسان در مدار «ایفا»، جان و جوهر پروژه آدمیت است: انسان، «ایفاگر» نقش کوچک و محدود خداست و او بدین منظور، تجهیزکننده ما.

«ایفا» نه انسداد فعالیت برمی تابد و نه بن بست استراتژیک می شناسد. اگر آدم را سرسلسله استراتژیک تلقی کنیم، ابراهیم سر سلسله ایدئولوژیک ماست. ابراهیم، دوست خدا با درکی به غایت ساده، شفاف و روان از توحید، به اتهام «فعال»یت به آتش افکنده شد. ابراهیم در پی سرد شدن آتش و عدم امکان فعالیت به طور «موقت» در آن سرزمین، با گویش «انی ذاهب الی ربی سیه دین» «من رونده ام و به جانب پروردگارم راه می برم، او [قطعاً] هدایت می کند، راه نشانم می دهد» هم از انسداد عبور کرد و هم از بن بست. ما وام گرفته از «رونده» بودن مستمر ابراهیم، به این درک رسیده ایم که مذهب، راهی است برای پیمودن؛ راه بی پایان روان تعلق مان به محمد حنیف نژاد فرزند غیور تبریزی، از همین ناحیه است.

ما به اعتبار پروژه آدمیت، «فعال هستی» و در هم فهمی با ابراهیم «مذهبی» هستیم. همین دو، ما را بر مرکبی خوش نقش می نشاند: فعالیت بی نیاز از مجوز و روندگی در مسیر زندگی «به از این» برای مردم ایران زمین و خلق جهان تحت هر شرایطی چه در فراخ، چه در تنگنا و در هر سه کنجی.

هدی صابر - روشنی فردای ایران

چشم انداز ایران - شماره ۶۸ - تیر و مرداد ۱۳۹۰